



اکبر ایرانی

موسیقی در اسلام

پیشگفتار

مورد نظر ارایه دهیم. به نظر می‌رسد که احکام اسلامی از دو جهت قابل بررسی است. احکام اسلامی در صدر اسلام و عصر تشریع، در یک نظر برای پاسخ به نیازها و سؤالات زمان خاص خود، اعلام شده و در نگاه دیگر، قابل تطبیق و اجرا در تمام شرایط زمانی و مکانی آینده است. آنچه که مشترک در تمام زمان‌ها و مکان‌هاست، همانا ملاک و مناط ذاتی احکام الهی است که صورت جاوید و ابدی دارند و گرنه نوع احکام تابع صورت موضوع است که به تبع آن، تغییر می‌کند.

اگر در صدر اسلام با پیکر تراشی، نگارگری و نقاشی، موسیقی، قصه‌خوانی، شعرگویی و داستان‌سرایی، مخالفت گردید، نباید با این دید که اکنون ما نسبت به این مسایل داریم و آن‌ها را جزو هنرهای زیبا می‌دانیم، نگاه کرد و نتیجه گرفت که پس اسلام با

یکی از مسایلی که در جامعه اسلامی از حساسیت زیادی برخوردار بوده است، مسئله نقش و جایگاه موسیقی است. جایگاه موسیقی در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی ما چیست؟ دلایل مخالفت با موسیقی چیست؟ آیا اسلام با هنر موسیقی مخالف است یا تنها انکار نحوه خاصی از اجرای موسیقی را مد نظر داشته است؟ و ده‌ها پرسش دیگر موجب شد تا مطالعات فراوانی در این زمینه انجام شود.

از ابعاد گوناگونی می‌توان به این سؤالات پاسخ گفت. وقتی به تاریخ پیشینیان، تاریخ زندگی پادشاهان و فرمانروایان، تاریخ فلسفه، تاریخ اقوال و فتاوی فقهی و تاریخ حیات اجتماعی ملل نگاه می‌کنیم، به حقایق دست می‌یابیم که با چشم‌پوشی و بی‌توجهی به آن‌ها، هرگز نمی‌توانیم تعریفی دقیق و صحیح از موضوع

هنر میانه‌ای ندارد!

با تنقیح ملاک حرمت این عناوین درمی‌یابیم که بُعد کاربردی هنر یعنی هنر به‌عنوان یک وسیله و ابزار، تنها در راستای تحقق اهداف ضد ارزشی و مشرکانه بوده و قهراً اسلام با هر چیزی که مظهر شرک و وسیله افساد و تحریب ایمان و موجب تزلزل ارکان توحید قرار گیرد، مبارزه کرده است؛ چنان که اکنون نیز با هر هنری که وسیله اشباع غرایز و هواهای نفسانی باشد، مخالف است.

مجسمه مظهر بُت و شرک بود. تصاویر نیز علاوه بر صورت‌های بُتان، گاه برای جلب‌نظر مال‌پرستان و قدرتمندان و خلفا و اشباع شهوت جنسی ترسیم می‌شد. افسانه‌سرایی و تحریف داستان‌های قرآنی توسط مسیحیان تازه‌مسلمان رایج گردیده بود. هجو مؤمن در قالب اشعار و نقل و انشاد اشعار مهیج شایع شده بود. اسلام در همه این موارد، به جهت پاکسازی فرهنگ اسلامی از مظاهر فسق و انحراف و گمراهی، اعلام انزجار نمود.

موسیقی به‌عنوان ابزار عیش و نوش و طرب‌انگیزی و خوشگذرانی شاهان ایران باستان و خلفای یمن عصر جاهلیت و جاهلیت دوره امویان و عباسیان به‌شمار می‌آمد.

خواننده و نوازنده موسوم به قینه به‌گونه‌ای آموزش می‌دید و تربیت می‌شد که خوش بخواند و نیک برقصد و با ناز و کرشمه ساقی شراب باشد و چهره‌ای زیبا داشته باشد و در طنازی و غمزه خُبره باشد؛ تا بتواند به دربار راه یابد و شاه را به زانو درآورد و تاریخ چه نقل‌ها در این باره دارد که آشنایان با کتبی چون عقدالفرید و الاغانی و... نیک با این دسته حکایات آگاه‌اند.

این یک واقعیت مسلم تاریخی است که همواره وسایل تبلیغاتی در دست قدرتمندان ستمگر بوده و آنچه که نام هنر داشته، همواره رنگ و صبغه آن با شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر عصر تناسب داشته

است، چنان که هنر جدید غربی نیز، مظهر فرهنگ و تمدن انسان غربی است. هنر به مفهوم حقیقی خود که الهاماتی است از عالم معنا که بر روح و جسم هنرمند تجلی می‌یابد، پیوسته در انزوا و خفا، در دست اهل خود محفوظ مانده و اکنون که در عصر شکوفایی استعدادها نهفته قرار گرفته‌ایم، یعنی عصر انقلاب اسلامی و تحقق آرمان‌های متعالی انسان، هنر قدسی به میدان عمل آمده است تا نقش تاریخی خود را تجلی بخشد. چهره منحنی و مبتذل هنر جدید و تکنیک‌های آن رو به زوال نهاده است و هنرمندان درد آشنا به دنبال ارایه حقیقت و روشن‌ساختن راه‌های سعادت بشری هستند. هر مسلمانی مکلف است که بهترین شیوه‌ها را برای تبلیغ دین خدا برگزیند و در صورت تقصیر، مسئول خواهد بود، این جاست که هنر به‌عنوان یکی از مقبول‌ترین راه‌ها، جایگاه اصلی خویش را بازمی‌یابد و در راستای خدمت به فرهنگ اسلامی و تقویت رسالت رهبران دینی قرار می‌گیرد.

آنچه قریباً در مبحث «مقوله قالب و محتوا» مطرح می‌شود، تأکید بر این اصل اساسی است که وحدت و تناسب، جان هنر است. هنر، زیبایی و تأثیر و تسخیر خود را مدیون این وحدت در کثرت است. انگیزه خواننده و مستمع، وضع فعلی آن‌دو، حال غالب بر آن‌ها، نوع زمان و مکان انتخاب‌شده و مسایلی از این قبیل، نوعی اتحاد مرتبه‌ای و شأنی در آن‌ها ایجاد می‌کند که بسته به نوع و میزان تأثیر متقابل، حال مشترکی در آن‌ها تجلی می‌یابد. اگر خواننده با انگیزه نفسانی بخواند قهراً حال غالب در جهت ارضای نفس قرار می‌گیرد و شیوه اجرای خوانندگی و نوازندگی متناسب با شرایط موجود و تقاضای حال مستمع شکل می‌یابد و عوامل دخیل و مؤثر در نفس‌پسند کردن آواز، مانند تغییر فواصل صدا، عشوهری، بدن‌نمایی و جلوه‌گری زنانه به‌کار گرفته می‌شود و مستمع به مرحله نفسانی خواننده یا نوازنده تنزل می‌یابد و این اتحاد

مرتبتی است که موجب التذاذ متقابل و نهایی می‌شود. در هنر قدسی نیز همین عوامل و عناصر هستند که به شیوه اجزا و نحوه انجام خوانندگی و نوازندگی شکل می‌دهند و با این توضیح درمی‌یابیم که چگونه موسیقی در طول تاریخ دارای اشکال نفسانی یا معنوی بوده است.

موسیقی در میان خواص تصوف، منشأ آثار مثبت بوده و در مؤلفات صوفیه، حکایات زیادی در این باره نقل شده است و ما بخش «سماع در تصوف» را به همین دلیل طرح کرده‌ایم.

از آن‌جا که ذات موسیقی با روحیات لطیف و ذوقیات ظریف، ارتباط برقرار می‌کند، از این جهت، کسانی که در طول عمر خویش به تصفیه و تزکیه نفس و تلطیف روح خود پرداخته‌اند، زبان هنر به معنای عام آن را بیش از دیگران می‌شناسند. هر چیزی از نظر آن‌ها، نمود و مظهری از حضرت حق است. موسیقی اصیل، جان آن‌ها را به ملکوت سیر می‌دهد، به قول شاعر:

یا چو داود از خوشی نغمه‌ها

جان پراندی سوی بستان خدا

به همین دلیل «سماع در تصوف» جایگاه ویژه‌ای کسب کرد.

وظیفه شریعت مطهره اسلام و فقه پویا، دفاع از مصالح و منافع اسلامی و ستیز با مظاهر شرک و فساد است. مخالفت فقه با موسیقی، انکار و جهت مفسده‌انگیز و تخدیری موسیقی بوده است که قهراً با آنچه که فلاسفه و عرفای راستین می‌گفته‌اند در تضاد نبوده و جملگی یک دیدگاه را بیان می‌کرده‌اند. از این‌رو، در این مقاله، این تفاهم و تبادل انظار و ارتباط برقرار شده و فقهای فیلسوف و یا عرفایی فقیه از نگاه خود به این مسئله پرداخته‌اند که در نتیجه، آرای بدیعی به وجود آمده است.

فنون جدیدی که در شناخت موضوع حکم تأثیر دارد، امری لازم است و بدون مشورت و تبادل نظر با

کارشناسان باکفایت، نمی‌توان ضریب اطمینان صحت احکام صادره را بالا برد.

در سیر مطالعات وسیع خود در این موضوع به نکاتی توجه داشتیم که برای شناخت ماهیت و تعریف صحیح موضوع موسیقی به عنوان یکی از موضوعات پیچیده فقهی لازم است، از این‌رو مسایلی نظیر آشنایی با تاریخ طرح و شکل‌گیری آن، سیر تطور آن در زمان‌های گوناگون از لحاظ علمی و غیرعلمی، نظرات و دیدگاه‌های مخالفان و موافقان، طرز تلقی افراد، شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و غلبه آداب و رسوم ملی و ذهنیت اقشار مختلف مردم از آن و غیره مدنظر قرار گرفت. و تلویحاً به این مباحث در مقاله خود، اشاره کرده‌ام.

هر یک از ادیان آسمانی، در شرایطی متفاوت از یکدیگر، توسط سفیران الهی معرفی شدند. برای آن‌که حقایق خود را اثبات کنند معجزه‌هایی را آوردند که در نوع خود و در شرایطی متناسب با وجه غالب امور علمی آن زمان، برتر و بی‌نظیر بود. لذا با آوردن احکام الهی مورد نیاز آن زمان؛ رفتار، عادات و آداب و رسوم غلط و غیر فطری را تصحیح و نوع صحیح و خداپسندانه آن را ارایه کردند. عصر جاهلیت، شاید دوره سقوط فرهنگی و مدنیت عرب بود. ظهور اسلام در آن زمان، محیط تاریک جاهلیت را روشن کرد. آداب و رسوم غلط مانند دخترکشی و غیره را ممنوع کرد. البته مراحل تبلیغ اسلام و نفی عادات جاهلی، در شرایط زمانی و مکانی مختلف انجام شد. به هر موضوعی متناسب با درک صحیح از وضعیت آن پرداخته شد. زیرا نفوذ اعتقاد به آداب و رسوم غلط، به قدری در شکل دادن فرهنگ، ملیت، زبان و شخصیت اجتماعی اشخاص مؤثر است که مبارزه با آن، نیاز به انقلابی عظیم و زمانی طولیل دارد. همان‌طور که تحریم شراب در قرآن کریم در چند مرحله انجام شد. در همین شرایط برخی از آداب و رسوم، مانند تحریم جنگ در ماه‌های حرام تأیید و امضا گردید.

برخورد اسلام با این آداب و رسوم، نفی برخی و امضای بعضی چه وجهی داشته است؟ می‌دانیم نزول بسیاری از آیات مبتنی بر پرسش‌ها و وقایع و حوادث اجتماعی متناسب آن زمان بوده است، چنان که صدور روایات متناسب شأن و سطح فرهنگی پرسش‌کنندگان و نیازهای مطرح زمانه بوده است و البته این مطلب هم که «کَلِّمُوا النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عَقُولِهِمْ» (یعنی در حدّ توان فکری مردم با آنان سخن بگویید) رعایت می‌شده و نیز موضوعات در ذهن مردم به گونه‌ای بوده که وقتی پاسخ خود را دریافت می‌کردند حقیقت را تطبیق می‌دادند و ذهنیت نیز با واقعیت هم‌نوایی و هم‌زبانی داشت. مثلاً اگر در جایی غنا مذمت می‌شد معلوم بود غنا در آن زمان چه شکل و ماهیتی دارد چنان که اگر صوت حُسن و ترجیح در آن مدح می‌شد، تفاوت میان آن دو برای سائل آشکار بود.

مسائل نوعاً محدود به منطقه‌ای بود که ائمه اطهار (ع) در آن می‌زیستند. مسلمانان صدر اسلام با آن تصویری که از موضوع‌های حلال و حرام زمان خود داشتند، طبعاً در حلّ مسائل دچار ابهام نمی‌شدند. شأن و مقام معنوی آنان، معلوم و محترم و عزیز بود. رفته‌رفته دوره حیرت فرارسید و امکان دسترسی مستقیم به امامان و فقهای عالم ناممکن شد و طبعاً ابهام در پاره‌ای موضوعات دیگر، ذهن متشرعان را پراکنده ساخت. طرح مستمر و گسترده مسائل جدید در شرایط زمانی و مکانی تاریخی و متغیر بودن موضوعات، هم‌سویی احکام فقهی متناسب با آن‌ها را می‌طلبد و می‌بایست پاسخ‌هایی درخور شرایط فرهنگی و اجتماعی موجود و متناسب با شئون فرهنگی و ایمانی افراد ارائه کرد. بحث ما این است که در شرایط متفاوت تاریخی چگونه می‌توان از این ابهامات رهایی یافت؟ باید گفت برای شناخت هر موضوعی، باید زمان شکل‌گیری و تطور آن را دانست، در آن جای گرفت و از شأن اجتماعی آن موضوع و مردم در آن زمان آگاهی

یافت تا بتوان ملاک‌های احکام را مطابق با وضع موضوعات تنقیح کرد. اسلام عزیز، از یک سو نظر به حلّ موضوع‌های مطرح در هر زمان دارد و از سوی دیگر، قابلیت حلّ همه مشکلات فقهی را تا ابد داراست، در غیر این صورت اصل خاتمیت مورد سؤال واقع می‌شود.

در هر شهر و کشوری که اسلام راه می‌یابد، نگاهش به مسایل چنان است که از یک نظر با مسایل خرافی و موضوع‌هایی که حرمت آن‌ها قطعی است مبارزه می‌کند و از نظر دیگر به آداب و رسوم ملی هر قوم و نژادی که با اصول و فروع دین منافات ندارد احترام می‌گذارد و آن را تأیید می‌کند. در این‌جا تنها کسی که آن فرهنگ و جامعه را از نزدیک می‌شناسد و جزو آن به حساب می‌آید، بهتر می‌تواند مسایل آن را حل کند. مصادیق هنری یکی از شئون هر فرهنگ و ملتی است. اندیشمندی که به امور فرهنگی و شئون اقدار جامعه واقف است، صلاحیت اظهار نظر و افتا را دارد. لذا اهتمام عالمان در این است که اساس فرهنگ جامعه را به‌سوی تحقق اصول فطری اسلام سوق دهند. آثار هنرمندان، مظهر باطن فرهنگ‌ها و ملیت‌هاست. ابداعات هنری در نسبت با شئون آحاد جامعه قابل تعریف است. زمین‌رو، عناصر تشکیل‌دهنده درجات شئون افراد جامعه به نسبت میان مذهب، ملیت، زبان، پابندی به اصول فطری، وضع سیاسی و اجتماعی سطح علمی و فرهنگی بستگی دارد. لذا سیاست‌های هنری و فرهنگی جامعه، باید ضمن توجه به شرایط غالب و شرایط مطلوب و ارزیابی آن‌ها به‌طور مرحله‌بندی، سیر تکاملی خود را طی کنند. در هر مرحله، راه‌های صحیح اشباع خواسته‌های فطری بررسی گردد و شأن و قداست اجتماعی مدنظر قرار گیرد. اگر هنر، ترجمان اوقات کشف و شهود و درک حقیقت و کسب نورانیت است، باید شاکله هنرمندان بدین جهت ساخته و پرداخته شود. در این صورت است

که تلقی عوامانه هنر برای هنر و زیبایی محض زایل خواهد شد و موسیقی هم کاملاً متناسب با شأن مطلوب جامعه اسلامی، ساخته و عرضه خواهد گردید. باید برای رسیدن به این شأن مطلوب و هم‌سطح کردن آن تلاش کرد. در صورتی نظریه تشخیص عرف در صحت و سقم موضوعات اجتماعی صائب است که این تناسب و یکسانی شئون ایجاد شود و گرنه ذهنیات آشفته و بی‌منطق غالب خواهد بود. شأن اجتماعی یک مسلمان، ساخته شده حقایق دینی است. در صورتی که امری خلاف اخلاق اسلامی و مغایر اصول فطری ظاهر شود، طبعاً چنین انسانی در برابر آن، موضعی مشخص دارد. چنین شخصی از شرکت در مجالس لهوی که در آن به امور خلاف عفت عمومی تظاهر می‌شود، مسایل شهوت‌انگیز و دعوت‌های نفسانی انجام می‌گردد - چون خلاف شأن خود می‌داند و برای خود عزت و احترامی قابل است که نباید آن را هتک کرد - در آن مجلس شرکت نمی‌کند.

ارتکاب اموری که خلاف مشهورات و مقبولات رایج و متعارف هست نیز با شأن اجتماعی یک مسلمان منافات دارد، چنان که وقتی آداب و رسوم اجتماعی در همه اقشار وجه غالبی پیدا کند و مورد پذیرش اکثر مردم باشد، وقتی کسی خلاف آن را مرتکب گردد، در واقع امری خلاف شأن و خلاف آداب را انجام داده و نکوهش می‌شود. با توجه به آنچه اجمالاً گفته شد، می‌توان این نظریه را طرح کرد که از عوامل مهم تشخیص موضوع، آگاهی یافتن از وضع اجتماعی، فرهنگی و نسبت آداب و رسوم ملی با اصول و فروع دین است. طبعاً شأن و شاکله‌ای که مردم آن جامعه پیدا کرده‌اند، موضوعات به تناسب آن، شکل می‌گیرد و حکم فقهی خود را می‌یابد. این شأن غالب افراد جامعه است که در تکوین ماهیت موضوعی مؤثر است. هرچه شأن معنوی جامعه تعالی یابد، موضوعات جدید، احکامی متناسب با آن شئون درخواست می‌کند و

هرچه شئون تنزل کند، احکام منعی و تحریمی بیشتر متوجه موضوعات می‌شود. لذا این مسئله می‌تواند به‌عنوان ملاک و میزان تشخیص احکام اجتماعی و فرهنگی و هنری مطرح گردد و ما در این مقدمه به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

نکته دیگری که در خاتمه این مقدمه قابل طرح و شایان توجه می‌باشد، آن چیزی است که ما در این مقاله به‌عنوان «لهو، ذات غنا» از آن یاد کرده‌ایم.

در قرآن کریم، دنیا مرکز لهو و لعب دانسته شده، به این جهت که توجه طبیعی انسان در دنیا به امور مادی، بیش از امور معنوی و اخروی است. گرایش غریزی انسان به ارضای خواهش‌های طبیعی خود است تا فراهم آوردن مقدمات سفر آخرت. از این رو، تعلقات و دلبستگی‌های مادی، تمام ذهن او را به خود مشغول کرده است.

با این توضیح می‌توان به‌طور کلی مسایل را به دو بخش تقسیم کرد: امور لهوی و امور غیرلهوی یعنی ذکری. امور لهوی خود به امور لهوی غیر عقلایی و امور لهوی عقلایی تقسیم می‌شود. وقتی توجه و علاقه انسان به مادیات به حدی شد که او را دچار غفلت و غوطه‌ور شدن در نفسانیات و شهوات کرد؛ در این صورت، چنین انسانی از حقیقت انسانیت خود دور شده و مسیر تاریکی را گزیده است که ما این امور را لهوی غیر عقلایی می‌نامیم؛ چنان که ارتکاب معاصی و مکروهات از این باب است. لیکن وقتی پاسخگویی به نیازهای طبیعی همراه با کنترل غرایز باشد و به محبت و دلبستگی کامل نینجامد، این امور را مسایل لهوی عقلایی و ممدوح و پسندیده می‌خوانیم که البته تعریف آن نسبت به مراتب علمی و معنوی افراد، متفاوت خواهد بود.

موسیقی که اکنون در مجامع علمی و هنری مطرح است و همواره از جایگاه فرهنگی و اجتماعی آن پرش می‌شود. می‌بایست به شبهاتی که تاکنون اطراف

آن شده، پاسخی سریع‌پسند ارایه نمود. مصادیق و موضوع‌های هنری رایج، ابزارهایی هستند که در دست اهل آن، شاکله خود را به سرینجه ظریف هنرمندان می‌نماید و اجرای کار هنری، گویای انگیزه و عزمش می‌شود. گاه مستمع را - که او را بر سر ذوق آورده - به آهنگ نفسانی فرامی‌خواند و درگیر «خود» می‌کند؛ گاه به‌عکس، وی را - چنان‌که می‌خواهد - از خود می‌رهاند و متوجه حال و هوای دیگری می‌کند.

در مقابله موسیقی لهوی اعم از عقلایی و غیر عقلایی، موسیقی معنوی و نغمه‌های «ذکری» است که دل - و نه نفس - را متوجه مبدا و معاد خود می‌سازد.

همان‌طور که در مبحث مهم «قالب و محتوا» به تفصیل گفته‌ایم، این محتوا و مظهر است که قالب و ظرف خود را می‌سازد. قالب، لباسی است که محتوا به تناسب اندام خود، آن را به تن درمی‌آورد. برخلاف هنر جدید غربی که فرم‌گرایی اصل و محتوا فرع قرار گرفته است. می‌خواهم نتیجه بگیرم که ابتدا باید بدانیم مخاطب ما چه محتوایی را نیاز دارد که برای آن لباسی فراهم کنیم؟ شأن فرهنگی و اجتماعی کنونی آن چگونه است تا خود، نوع محتوا و قالب را بیابد؟ بی‌شک عناصر سازندگی، تذکردهنده‌بودن، حرکت‌آفرینی، تقویت روحیه حماسی علیه دشمنان، توجه‌دادن به مبدأ و معاد و نیز توجه به حقارت و ذلت تعلقات پوچ و زودگذر دنیوی و... از عواملی است که لازم است در محتوای آهنگ‌ها لحاظ شود. اشعار حماسی، لباس الحان حماسی بر تن می‌کنند، چنان‌که اشعار خیالی، نوع الحان و آهنگ‌های سطحی و موهوم را می‌طلبند. اشعار توصیفی که در وصف زیبایی‌های طبیعی عالم سروده می‌شود، ایجاد حیرت و سردرگمی و گاه لذت سطحی در شنونده می‌کند و نظریه هنر برای هنر را تداعی می‌کند؛ لذا خیال‌پردازی و نگاه‌داشتن مخاطب در سطح، گرچه از انواع لهو مذموم و غیر عقلایی نیست،

لیکن مقدمه درخودشدن، غفلت، بی‌تفاوتی و عبث‌گرایی می‌باشد. «آهنگ، در تناسب با وجه غالب باطن انسان، ظهور خارجی دارد». پس لازم است سیاست‌های تعلیمی و تربیتی و فرهنگی جامعه به سوی سازندگی و تعالی و رشد معنویت و نورانیت باطنی سوق داده شود؛ در غیر این‌صورت، تیری است که در تاریکی پرتاب شده است. بنابراین می‌توان گفت، شعر، حکمت موزونی است که موسیقی خود را می‌طلبند. نیازی طبیعی و فطری در انسان نهفته است که گاه با زبان و بیان منظوم و موزون، اشباع می‌شود و گاه همراه با آهی که بر پرده‌های سه‌تار حنجره می‌نشیند، دل را متوجه ساخته و آن‌گاه آرامش می‌دهد.

تعاریف الفاظ و اصطلاحات:

۱. در باره بحث لفظی

منابع و قوامیس لغت و فرهنگ واژه‌ها، جهت تعریف و تبیین معانی الفاظ و لغات و کشف مراد مفردات و اصطلاحات فراهم گردیده‌اند. برای فهم اولیه هر کلمه ناگزیر از مراجعه به منابع دست‌اول هر لغت هستیم. اما چرا گاه با معانی متفاوت و متضاد در یک کلمه مواجه می‌شویم؟ تنوع و فراوانی معانی یک واژه، گاه تا حدی است که انسان از درک مقصود اصلی بازمی‌ماند و با حدس و تخمین مراد خویش را بیان می‌کند. تطوّر و تحوّل لغات با تنوع و تعدّد علوم و فنون ارتباط تنگاتنگی دارد. بدین‌رو، بسیاری از کلمات و واژه‌ها، دارای یک معنای لفظی و ریشه‌ای و یک معنای اصطلاحی می‌باشند که گاه این معنای اصطلاحی به‌عنوان معنای حقیقی آن لفظ به‌شمار می‌رود و گاه عنایتی به حقیقت معنای آن واژه ندارد. البته توقع دستیابی به معنای حقیقی الفاظ و به اصطلاح اهل منطق تعریف حدی که از جنس و فصل قریب تشکیل می‌شود

امری نادرست است. بی شک معنای لفظی اگر صریح و روشن باشد و معانی متعدّد و مختلف نداشته باشد، تطبیق آن با موضوع و مصداق، سهل و آسان است، لیکن اغلب الفاظ به گونه دیگری است. بدین جهت کثرت و تعدّد معانی و مضامین گفته شده ذیل الفاظ، موجب ابهام و حیرت و خلط و خبط میان مفهوم و مصداق می گردند. این مطلب که بسیاری از علوم و فنون، دارای لغتنامه ها و قوامیس لغت تخصصی هستند و معانی مورد نظر خویش را از همان دست الفاظ استفاده کرده اند، تأییدی بر مدّعی فوق و تأکیدی است بر این نکته که الفاظ فنی و تخصصی هر واژه و اصطلاح را باید از فرهنگ لغت مربوط به همان لفظ جو یا شد. با این روش، واقع بینانه تر می توان به خبرگان و متخصصان هر فن مراجعه کرد و به نتیجه مطلوب و حقیقت لفظ دست یافت.

توجه به ماهیت تاریخی و زمان توأد هر لفظ، ریشه شناسی - اتیمولوژی و پیش از آن فیلولوژی - و تبدیل شدن به یک اصطلاح و پیدایش یک مصداق و متعلق خارجی آن، از عواملی است که در شناخت حقیقت معنای هر لفظ و اصطلاحی مؤثر است و بدون شأن نزول و صدور و ظهور آن نمی توان حکمی صریح و دقیق داد.

سعی ما بر این بوده که به نکات یاد شده توجه تام نموده و به تبع آن، دریافت ها و برداشت ها و استنباطات فقهی را تبیین نماییم.

لفظ غنا و موسیقی، مفهوم و اصطلاح هر یک، تعاریف لغوی و فنی و حقیقی آن دو، توجه و تطوّر تاریخی هر کدام و تعابیری که دانشمندان از آن ها کرده اند، رنگ و صبغه این پژوهش را نمایان کرده است.

۲. تعریف لفظی غنا

۱. مقایسه اللغه، ابن فارس ۱:

غنی: الغین والنون والحرف المعتل، اصلا

صحيحان احدهما يدل على الكفاية والآخر الصوت والغناء مع المد: الكفاية، يقال: استغنت بجمالها عن لیس الحلى؛ والغناء الصوت والأغنية: اللون من الغناء.

ابن فارس می گوید: غنی از سه حرف غین و نون و حرف عله «یاء» تشکیل شده که به صورت مقصور «غنی» و با فتح غین و مدّ یاء «غناء» به معنای بی نیازی و کفایت می باشد و این که گفته می شود «به سبب زیبایی صوت و اندام، از پوشیدن لباس های فاخر و زیورآلات مستغنی شد» از لفظ غنی گرفته است. کلمه «غناء» با کسر غین و مدّ یاء به معنای صوت است و اغنیه نوعی آواز است.

۲. جمهوه اللغه، ابن دزید ۲:

غَنَى يَغْنَى غِنَىً از مال (دیگری) بی نیاز شد و غِنَاءُ الصوت

هم چنین غَنَى يَغْنَى غِنَاءً آواز خواند، چنان که شاعر می گوید:

فَعَنَّتْهَا وَهِيَ لَكَ الْقِدَاءُ

إِنَّ غِنَاءَ الْإِبِلِ الْحِدَاءُ

پس آواز بخوان که آن (کنیز) شیفته و فدای تو می شود و همانا آواز خواندن برای شتر را حُداء گویند.

«الغنة» صوتی است که از خیشوم و فضای بینی خارج می شود.^۳ صوتی غیر مفهوم که با عامل دیگری مخلوط می گردد.^۴

«روضه غناء» باغی است که درختان بسیار دارد و باد با عبور از میان آن ها صدای خاصی می دهد. «قریه غناء» جمعیتی که اصوات ناهمگون دارند و صداها نامفهوم است.^۵

۳. لسان العرب، ابن منظور ۱:

الغناء من الصوت: ما طُرِبَ به، صوتی که طرب انگیز باشد.

و غَنَى بِالْمَرْأَةِ، تغزل بها، غزل عاشقانه برای او خواند.

۴. القاموس المحيط، فیروزآبادی ۷:

الغناء - ككساء - من الصوت: ما طُرِبَ به، آنچه طرب‌انگیز باشد.

۵. النهاية في اللغة، ابن اثير^۸:

كل من رفع صوته و الاله فصوته عندالعرب غنا هرکس صوتش را بالا ببرد و پياپی گرداند نزد عرب غنا کرده است.

۶. مجمع البحرين، طریحی^۹:

الغناء - ككساء - الصوت المشتمل على الترجيع المطرب أو ما يسمى بالعرف غنا و ان لم يطرب غنا بر وزن كساء، صوتی است دارای ترجیع طرب‌آور که نزد عرف غنا گفته می‌شود هرچند در مواردی طرب‌انگیز باشد.

در این تعاریف سعی شد مواردی انتخاب شود که دیگر تعاریف لغوی را که در ده‌ها کتب لغت گرد آمده، شامل گردد.

ماده مشترک میان الفاظ غَنَى، غِنَاء، تَغْنَى، غُنَّه، غَنَاء (و نغمه) صوت است. درباره این که چرا غِنَاء از غِنَى گرفته شده شاید بتوان با توجه به شواهد تاریخی چنین ادعا کرد که غِنَا آواز و صوتی بوده که همواره در مجالس اغنیا خوانده می‌شده و از نظر علم اشتقاق و ریشه‌شناسی لغت نیز چنین حدسی رواست!

از قیودی که برخی لغویین در تعریف غنا آورده‌اند، مانند: طرب‌انگیزی، ترجیع، مدّ و کشش صوت معلوم می‌شود که غنا، نوعی آواز خوش است همراه با تحریرات و ترجیعات (چهچه) که در شستونده اثر می‌گذارد و او را مفتون و فریفته و مجذوب خود می‌کند. این برداشت ظاهری و بدوی از تعاریف لفظی این واژه است. لیکن همین واژه در کتب تخصصی موسیقی و ادبیات شعری عرب مانند: الاغانی ابوالفرج اصفهانی، عقدالفرید ابن عبدالرّه، رساله‌القیان جاحظ، موسیقی کبیر فارابی و آثار و تألیفات کِنْدی در موسیقی، کتاب الملامی المفضل، مروج‌الذهب مسعودی، جمهرة‌المغنین، خلیل مردم‌بک، المحاسن والاضداد

جاحظ، المنهيات ترمذی، کمال ادب الغناء حسن‌الکتاب، التاج جاحظ، رساله موسیقی اخوان‌الصفاء، ارجوزة‌الانغام اربلی و ربیع‌الابرار سیوطی و... معادل معنای «موسیقی» قرار گرفته و هر محقق با توزّک متون یادشده به آسانی به مدّعی ما پی خواهد برد. «اشعار غنایی» به غزل‌های عاشقانه و اشعاری گفته می‌شود که شاعر یا خواننده با خواندن آن‌ها مطابق مقامات موسیقی، توجه همه را به خود جلب می‌کرده است.

۳. تعریف موسیقی

«الموسیقی هی الغناء والموسیقار هوالمغنی والموسیقات هو آلة الغناء»^{۱۰}.

لفظ موسیقی، مأخوذ از موسی (musa) به هر یک از تهِ ربّ‌النوع اساطیری یونان که حامیان هنرهای زیبا بودند، گفته می‌شد.^{۱۱}

بعضی می‌گویند: این لفظ مرکب است از موسی و قا، موسی یعنی نغمه و قا یعنی موزون و خوش.^{۱۲} برخی دیگر می‌گویند: لفظ مفردی است که به معنای لحن به کار می‌رفته است.^{۱۳} عده‌ای هم می‌گویند: مرکب است از «مو» که در زبان سریانی به معنای هوا می‌باشد و «یسقی» به معنای گره و قید، گویا نوازنده با ابتکار عمل و دقت نظر خویش، در هوا ایجاد گره می‌کند و صوت خوش تولید می‌شود!

به هر تقدیر، معنای علمی موسیقی را می‌توان به‌طور خلاصه چنین بیان کرد:

«علم موسیقی، علم شناخت الحان است و آنچه با آن سازگار و مناسب و ملایم آید، دارای دو رکن است: علم تألیف که به بررسی تناسب و تناظر نغمات می‌پردازد و علم ایقاع که موضوع آن بررسی زمان‌های متخلّل میان نغمات و نقرات و تبدیل وزنی به وزن دیگر می‌باشد.»^{۱۴}

به عبارت دیگر، موسیقی، اصوات و نغمات موزون

و متناسبی است که دارای وزن و ایقاع‌اند و از سازهای موسیقی یا حنجره آدمی خارج می‌شوند و در شنوندگان و مستمعان تأثیر می‌گذارند.

البته برخی صوت انسان را از مقوله موسیقی خارج می‌دانند، ولی ظاهر متون و تعاریف علمی شامل آن نیز می‌شود.

پس بر صدای خوش و موزون که از لحن و ایقاع موزون و متناسب تشکیل شده و بر شنونده تأثیر می‌گذارد، لفظ غنا و موسیقی صادق است. البته تأثیر که همان لفظ اطراب را دربر می‌گیرد، دارای مفهومی ذو مراتب است، چنان که نفوس بشری در پذیرش و استعداد و قابلیت، دارای مراتب می‌باشند.

سعدیا! تاکی سخن در علم موسیقی رود

گوش جان باید که معلومش کنی اسرار دل
سعی ما در این مقال بر این است که هر مبحث و مطلبی را که در جهت نزدیک شدن به هدف یعنی شناسایی دقیق مرزهای غنا و موسیقی حرام، به نظر رسد، به‌طور مبسوط جوانب آن را بکاویم و از طرح مباحثی که ذیل مباحث را به حاشیه می‌کشاند بپرهیزیم. از این رو، اگر می‌گوییم: معنای غنا همان موسیقی است، به این سبب می‌باشد که موسیقی، مفهوم علمی غنا است و البته غنا دارای یک مفهوم و برداشت عرفی و اصطلاحی و شرعی می‌باشد که طبق نص صریح قاموس‌های لغت، این لفظ به معنای صوت خوش دلبذیر است که مآلاً هدف علم موسیقی نیز تحصیل چنین صوتی است. لذا دارای ضوابط و قواعدی روشن گردیده تا خواننده یا نوازنده با رعایت اصول آن در ادای آوازی جذاب و تحسین‌برانگیز، توفیق حاصل کند. نزاع اساسی در این مباحث، همواره بر سر این نکته بوده که آوازی که در شریعت مقدس اسلام مورد منع و ذم قرار گرفته، چه تعریفی دارد؟ ویژگی‌های آن چیست و چگونه شنونده حق را از باطل تمیز و تشخیص دهد؟

دانشمندان علم موسیقی (مانند فارابی و ارموی)

براساس نعمات خدادادی بشر، قواعدی ترتیب دادند و خطی برای آن ترسیم نمودند تا موسیقار طبق معیاری ثابت و معین عمل کند و از خطا و انحراف در اجرا مصون بماند.

بنابراین، موسیقی لفظ یونانی معادل غنا در لغت عرب است چنان که سماع در تصوف نیز به نحوی دیگر معادل آن است و آواز در فارسی هم مترادف آن به‌شمار می‌رود.

موسیقی در جوامع مختلف به اختلاف دو عنصر زبان و استعداد آن‌ها در ترتیب نت‌ها و نعمات در مقام‌های موسیقی، تفاوت می‌کند. برخی زبان‌ها و لهجات توانایی گردش لازم در ایجاد ملودی و الحان با وزن و ریتم را ندارند و قادر به تشکیل و تنظیم نغمه‌ها در مقام‌های موسیقی نیستند. مانند موسیقی جوامع غربی و این از امتیازات زبان‌های مشرق‌زمین است که قابلیت تمام در ادای دقیق اصوات و ملودی‌های روح‌بخش را دارند.

بسیاری از حیوانات، خصوصاً پرندگان دارای عناصر زیبایی صدا هستند و حتی مانند بلبل می‌توانند ترجیع‌ها و تحریرهای جذابی ایجاد کنند. لیکن امتیاز انسان با آن‌ها، در داشتن دو رکن اساسی اصوات موسیقایی یعنی لحن (ملودی) و ایقاع (آهنگ و ریتم و وزن) می‌باشد. موسیقی از این دو عنصر مهم، ترکیب می‌یابد. دو عنصر متحد که بدون یکدیگر بی‌اثر و نازیبا هستند. گاه روی نعمات سازهای موسیقی می‌نشینند و گاه بر اصوات حنجره‌ای توانمند جلوس می‌کنند و ردای خود را بر تن قول شعری (به قول فارابی) می‌پوشانند و طرب می‌انگیزند و تأثیر شگرف می‌نهند. این همان صدای زیبای خدادادی و موهبتی الهی است که طبق نصوص دینی، همه انبیا دارای آن بودند، چنان که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «مَا يَتَمَتُّ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ».

چشم موسی تار شد بر طور غیرت زانتظار

از لب داود، صوتی به ز موسیقار کو؟

(سنایی)

آیا همین صوت زیبا و موهبت الهی که در روایات تحسین و تشویق و ترغیب شده، همان غنا حرام است که طبعاً مطابق معنای لغوی نیز می‌باشد یا نه؟ به‌طور قطع شرع چیزی خلاف عقل و خلاف فطرت جمال‌طلبی و کمال‌جویی انسان حکم نمی‌کند، بلکه صدور احکام شرعی بر اساس مصالح و مفاسد موضوعات است، از این رو باید بررسی و تفحص نمود که غنا حرام چیست و چه نوع مفاسدی در آن نهفته است؟ چه نوع اجرایی در خوانندگی و نوازندگی باعث تحریف و فتنه‌انگیز شدن این صدای خوش می‌شود؟ این اصلی‌ترین پرسشی است که ما با طرح مباحثی در صدد پاسخ آن هستیم.

«غنا، لحن و آواز شریفی است که زبان با توان و نیروی خود نتوانست آن را به نطق کشد ولی روح آدمی آن را به‌صورت لحن صادر کرد و چون ظاهر شد، شاد گردید و طربناک شد، پس ندای جان را بشنوید و مراعات طبیعت آن را بنمایید.»^{۱۵}

یعقوب بن اسحاق کِنْدی

ارکان ترکیبی و تجریدی صوت

۱. جوهر صوت

صدا و صوت که از اصابت دو شیء و خالی شدن هوای میان آن دو پدید می‌آید، در انسان و حیوان وقتی کشیده و امتداد می‌یابد، به آن صوت می‌گویند و هرگاه به شکل ترجیع و تحریر (چپچه) در انسان و برخی حیوانات مانند بلبل ادا گردد، با خود آهنگ و ملودی ریقی همراه دارد. بنابراین، دو عنصر مدّ و تحریر، کنش و چرخش صدا، در انسان و حیوان مشترک است، با این تفاوت که عناصر زیباسازی دیگری چون لحن و ایقاع، ملودی و

ریتم و آوای تزیینی دیگر که حامل معانی روحانی و تجریدی هستند، در صوت انسان وجود دارد، ولی غیر انسان فاقد آن‌هاست. در واقع همین عناصر، تمایز اساسی میان موسیقی‌های شرقی را از غربی روشن می‌کند؛ زیرا فرهنگ، زبان و ادبیات آن‌ها قادر به اجرای الحان و ایقاعات شرقی نیست و همان‌گونه که لحن و ملودی و ریتم در موسیقی شرقی حامل معانی خاصی است، در موسیقی غربی خصوصاً موسیقی غیرکلاسیک، ملودی و ریتم جایگاه روشنی ندارد.

از آن‌جا که موسیقی صورت تجریدی و بسیط دارد و فلاسفه بزرگی چون کِنْدی، فارابی، ابن سینا و اخوان‌الصفا در رسائل و کتب خود به آن تصریح و تأکید دارند، دو عنصر لحن و ایقاع در فرهنگ اسلامی، زبان و ادبیات عربی، فارسی، هندی و ترکی، قادرند معانی و مفاهیم بلند عرفانی و حالات و مقامات روحانی را متجلی سازند. در این صورت است که می‌توان گفت: عناصر فیزیکی صدا، یعنی کنش که خود دارای اوج و فرود و زیر و بم است و ترجیع و تحریر نیز دارای چنین خصوصیتی است؛ با عناصر تجریدی صوت یعنی لحن و ایقاع یک واحد منسجم و هم‌آهنگ را تشکیل می‌دهند که مطابق انگیزه و حالات و مقامات انسانی خواننده یا نوازنده، به‌صورت زیبا و دلپسند تحقق می‌یابد که جمال و هنر و هنر هنر در همین وحدت در کثرت است که از حیث اجزای متکثر و از حیث معنا متحد است.

۲. ترجیع و تحریر

ترجیع در مفهوم عربی و مستعمل در روایات، همان تحریر به اصطلاح اهل موسیقی و چپچه یا چپچه در مفهوم متعارف و متداول می‌باشد. کتب لغت عربی و فارسی، ترجیع را گرداندن و غلت دادن صدا در گلو یا حنجره تعریف کرده‌اند.^{۱۶}

صاحب کتاب موسیقی آوازی ایران ذیل «تحریر»

می‌نویسد: ۱۷

آسان‌پسندی و عامیانه‌کردن آن است. تمایز جوهری موسیقی اصیل با موسیقی ساده و سبک مبتذل، در داشتن تحریرهای طبیعی و موهبتی خوش انسان است که برای فراگیری دقایق آن باید سال‌ها زانوی شاگردی و تلمذ زمین زد. ترانه‌خوان‌های سبک‌مغز، با انتخاب تصانیف بی‌وزن و روان و بی‌روح و بدون ادای هیچ‌گونه تحریر و اغلب در شکل ریتم‌های رقص و آهنگ‌های مبتذل فلکلوریک، همواره در مسخ و تحریف و تغییر اصول موسیقی سنتی و اصیل نقش اساسی را ایفا کرده‌اند.

۳. لحن و ملودی

لحن و ایقاع دو عنصر اصلی تأثیر و اطراب در موسیقی آوازی و سازی است. وحدت نغمات خوش‌ترکیب به همراهی وزن و ضرب‌آهنگ الحان با معانی قولی و کلامی، اتحاد وجودی یافته و زمانی به وحدت و بساطت می‌رسند که خواننده و نوازنده با انتخاب احسن در ادوات آوایی و اقوال شعری با حالات و مراتب وجودی خود متحد شود، خواه در الحان نفسانی مبتذل و خواه در الحان روحانی مستحسن.

لحن در اغلب کتب لغت عربی به معنای صوت به‌کار رفته، ولی برخی مانند ابن‌اثیر در نه‌ایه و فیروزآبادی در القاموس المحيط به طرب‌انگیزی و تحسین صوت تعریف کرده‌اند.^{۲۰} اهل موسیقی لحن را «اجتماع نغمات مختلف با ترکیبی زیبا و محدود، حاوی کلام‌ها و معانی محدود» معنا کرده‌اند.^{۲۱}

لحن اگر با ادوار ایقاعی مقرون باشد، آن را موزون گویند. در غیر این صورت، نواخت یا غیر موزون خوانند. لحن موزون هفده قسم است که از جمله آن‌ها غزل، ترانه، نقش و... می‌باشد.^{۲۲}

تا اندازه‌ای که بنده در کتب فلاسفه قدیم یونان و بعد از اسلام، ذیل مبحث موسیقی استقصا کرده‌ام، وجوه

تحریر عبارت از صوتی آهنگین است که در اثر عبور هوا و ارتعاش تارهای صوتی به وجود می‌آید که می‌تواند شکل‌های مختلف به خود بگیرد. ادای تحریرها بنا به سلیقه افراد می‌تواند، فرم‌های مختلفی به خود گیرد که این فرم‌های گوناگون را ادوات تحریر گویند. مثل: (آه - آه - آه) (آ - ها، آ - ها) (ا - ها، ا - ها) و... خوانندگان قدیم سعی می‌نمودند به تحریر امکان بیش‌تر دهند. به همین جهت بلبل را سرمشق خود قرار داده و تنوع تحریر را از این پرندۀ خوش‌آهنگ آموخته‌اند. در این زمینه مثالی هست که می‌گوید: فلان خواننده مانند بلبل چه‌چه می‌زند. تحریر در ارایه به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- تحریرهایی که خود جمله کامل و آهنگین به وجود می‌آورند. ۲- تحریرهایی که خود جمله کاملی تشکیل نداده و برای تزیین کلمه به‌کار می‌رود.

انواع تحریر: ۱. چکششی ۲. مقطع ۳. زیر و رو ۴. باغته ۵. بلیلی ۶. شارکی ۷. مینا.

مراغی در جامع‌الالحان ترجیع ساز را چنین بیان می‌کند: ۱۸

«بدان که ترجیع در اصطلاح مباشران آلات ذوات‌الواتار، آن است که بر وتری سیر نغمات کنند و به هر یک نقره یا زیادت از آن که بر آن وتر زنند، نقره‌ای دیگر یا زیادت از آن بر مطلق وتری دیگر لازم دارند.»

حسینعلی ملاح از موسیقی‌دانان معاصر در کتاب «حافظ و موسیقی» می‌گوید: ۱۹

«خوش‌آواز در موسیقی به کسی گفته می‌شود که در انجام تحریر مستعد و توانمند باشد.» همان‌گونه که گذشت، قوام موسیقی شرقی، خصوصاً موسیقی سنتی ایرانی بستگی به انواع تحریرهای یادشده دارد. موسیقی بدون تحریر،

مشترکی در تقسیم الحان مشاهده کردم و خود نیز به تجربه همین وجوه را دریافتم. هرچند برخی تعابیر مختلف است، لیکن تقسیم لحن به سه قسم: ۱. ملذّه (فرح‌بخش و شاد) ۲. مخیّله (خیال‌انگیز) ۳. انفعالیه یا مُحزّنه؛ عام است.

افلاطون در کتاب جمهوری خود، ارسطو در ابواب غنا از کتاب السیاسه، فارابی در موسیقی کبیر، کندی در رسایل دهگانه خود، ابن‌سینا در موسیقی شفا، اخوان‌الصفا در رسایل خود، قطب‌الدین شیرازی در دُرّة‌التاج، آملی در نفائس‌الفنون و علمای موسیقی نظیر اُرمسوی، سراغسی، فرصت شیرازی و دیگران این تقسیم‌بندی را پذیرفته‌اند. این تقسیم یک تقسیم حصری نیست که شامل دیگر اقسام لحن نگردد، لیکن نظر به این‌که دارای اهمیت فراوانی در این مباحث می‌باشند، تکیه و تأکید ما بر تفصیل و توضیح این سه قسم است.

۴. ماهیت الحان

ماهیت وجودی انسان، دارای مراتب و شئون چون نفس، روح، عقل، خیال و قلب می‌باشد. هر چیزی در نسبت با این مراتب، معنا و ظهور خاصی پیدا می‌کند. چنان‌که متعلقات حواس پنجگانه، مدرکات سمعی، بصری، ذائقه‌ای، شامه‌ای و لامسه‌ای، هرکدام نسبت به شأن و مرتبه‌ای که دارند و نسبتی که با مراتب وجودی انسان برقرار می‌کنند، ظهور و تجلّی خاصی می‌یابند. هر انسانی به اقتضای نوع تزکیه و ریاضتی که دارد، شأنی از مراتب یادشده بر وجود او غالب است. برخی، نفسانیات و بعضی، حالات روحانی و جمعی، بُعد عقلی و عده‌ای قلیل، حالت جمع بر آنان غلبه و سیطره دارد. آنچه از منافذ و قوای مدرکه وارد وجود انسان می‌شود، توجه به جنبه غالب شأن وجودی شخص دارد. اگر چیزی را می‌بیند یا به نفس می‌بیند یا به دل می‌بیند یا به عقل و تفکر می‌نگرد و همین‌گونه است آنچه را که می‌شنود و استماع می‌کند.

اهمیت این دو قوّه حسّی از دیگر حواس، بیش‌تر و اهمیت ادراک سمعی در اثرگذاری و اثرپذیری از حسّ بصری نیز بیش‌تر است.

الحان و ايقاعات، ظروفی هستند برای معانی و مفاهیمی که با آن‌ها اتحاد وجودی پیدا می‌کنند و این به‌سبب تناسب و وحدتی است که جان موسیقی است. سه عامل مهم‌تر در این تأثیرگذاری، وجود دارند و آن: «انگیزه، خواننده و مستمع» که این دو در وحدت انگیزه مشترک‌اند. وقتی تناسب و وحدت حاصل می‌شود که شنونده و خواننده متحدالنیّه و متفق‌القصده گردند؛ در این صورت، مرکب الحان و ايقاعات، راهوارتر به منافذ خود راه می‌یابد و با شأن و مراتب وجودی مستمع ارتباط برقرار می‌کند و نهایتاً یکی می‌شود.

در این جا لازم است بحثی درباره ذات هنر و عناصر وحدت‌بخشی در هنر و به‌خصوص موسیقی ارایه دهیم و در پی آن به طرح این بحث پردازیم که نسبت «شکل و محتوا» در هنر و «صوت و کلام» در موسیقی چگونه است؟ آیا بُعد تأثیرگذاری قالب و فرم غلبه دارد یا کلام و محتوا یا هر دو متحدالوجود و الظهور هستند یا در اصل از دو مقوله جدا می‌باشند و تأثیرات جداگانه‌ای دارند؟ این‌ها پرسش‌های اساسی این بحث هستند.

۵. تناسب و هم‌آهنگی

تناسب در معنای وسیع، از عناصر اصلی هنر است و عامل وحدت‌آفرین میان اجزای متکثر می‌باشد. وحدت جان هنر است و به اصطلاح ارسطو صورت کمالیه‌ای است که هیولای هنر یعنی ماده اولیه آن را زنده می‌کند و در مقابل، بی‌تناسبی و ناهم‌آهنگی، مایه غلبه کثرت بر وحدت می‌شود و بیننده و شنونده را پریشان و مضطرب می‌کند و گاه مایه طنز و خنده می‌گردد. نظم و تناسب، تجانس و هم‌آهنگی، تقارن و توازن و امثال این معانی، هر یک به نوعی خبر از وحدت می‌دهند. تجانس، وحدت در جنس است چنان‌که طاووس و

خروس جنس یکدیگرند. تماثل، وحدت در نوع است چنان‌که دو فرد آدمی در مختصات نوعی مثل یکدیگرند. تشابه، وحدت در کیف؛ تناسب، وحدت در اضافه؛ تساوی، وحدت در کم و تقارن، وحدت در فاصله نسبت به یک نقطه یا یک سطح یا حتی یک جسم است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

زیبا ترسیم و گاه آواز و ترانه زشتی است که به ظاهر سخن و کلامی نغز و پرمغز اختیار کرده، این‌ها جملگی نقض وحدت و کثرت است که فطرت کمال‌طلب و زیبایی‌جوی آدمی، تعلق به آن ندارد و نسبتی با آن برقرار نمی‌کند و آن را هرگز هنر و زیبایی و کمال نمی‌انگارد.

قامت عشق صدا زد که سماع ابدی است

جز بی قامت او رقص و هیاهوی مکن

۶. جوهر جمال

در هنر کشف و ایجاد وحدت، ذات هنر است. درک یک اثر هنری یعنی درک وحدت پنهان در کثرت. وقتی کسی می‌گوید: این نقش با این نغمه را می‌فهمم، یعنی جهت وحدت رنگ‌ها و صوت‌های پراکنده را درمی‌یابم. وقتی نوازنده نتواند اجزای آهنگ یا کلام را به هم پیوند دهد و ایجاد وحدت کند، می‌گویند پراکنده و پریشان نواخت. کشف وحدت در کثرت که جوهر مشاهده زیبایی است و خلق وحدت در کثرت که آفرینش زیبایی است؛ در عالم علم و اخلاق نیز اصل ماجرا می‌باشد. اگر سعدی می‌گوید: «بنی آدم اعضای یک پیکرند» یا «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» توجهش به همین وحدت نوعی است که جمله آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

اگر ردای شکل و قالب بر پیکر معنا و محتوا، تنگ یا گشاد باشد، چنان است که دیبای معلم بر بالای حیوان لایعلم و نیز خطی زشت است که به زر نبشته است. عناصر زیبایی، یعنی تناسب، تقارن، توازن، تشابه، تجانس، تلائم، تعادل و تماثل؛ در شکل و محتوا و فرم و معنا می‌بایست متحد باشند. برخی سیاه‌مشق‌ها صرفاً غلبه سواد و سیاهی بر بیاض و سفیدی است، مانند غلبه حال نفسانی بر حال روحانی انسان. برخی الحان و آهنگ‌ها و نغمات، غالب و مؤکد و کثیر است بر شعر و غزل و کلام و معنا؛ و گاه صورت زشتی است که به نقش

۷. اقسام لحن و آهنگ

در این قسمت لازم است پیش از آن‌که به بحث درباره «مقوله قول و صوت» بپردازیم، اشاره‌ای کوتاه به اقسام لحن و صوت کنیم. می‌دانید که لحن از حیثیات و جهات گوناگون تقسیم‌بندی‌های فراوانی دارد. از لحاظ نوع و جنس و فیزیک هم اقسامی دارد. لیکن از حیث تأثیر، اطراب و تطریب، انواع و اقسام زیادی می‌تواند داشته باشد. پیش‌تر گفته شد که الحان و ملودی‌ها به سه دسته کلی تقسیم می‌گردند: الحان مفرّحه، محزنه، مخیله یعنی شادی‌آفرین و شیرین؛ الحان حزن‌انگیز و الحان خیال‌انگیز.

هر یک از این الحان به تناسب شأن و مرتبه علمی و عرفانی افراد، دارای تأثیرات سطحی یا عمقی خواهد بود. در واقع، این میزان و مقدار شأن و شخصیت مادی و معنوی افراد است که به الحان، رنگ و صبغه سطحی یا معنوی می‌دهد. الحان شاد، وقتی با ریتم و ضرب تند و حال خاص خواننده، اجرا می‌شود، تنها در لایه‌های سطحی و جنبه نفسانی تأثیر می‌گذارد و هنگامی که با کمال دقت و توجه و رعایت شأن و حفظ حرمت و حال خاص او به اجرا درآید، در عمق جان انبساط حاصل می‌کند و بین تفاوت این آب با آن سراب تا کجاست. الحان شاد نفسانی، همواره به‌گونه‌ای است که سبکی و کسرشأن و بی‌حیایی را به همراه دارد. شکل و محتوای پوچ، عامه‌پسند و مبتذل و با حرکات جذّاب و

بدن‌نمایی دور از شأن انسان متعارف و رقص‌هایی که
معنای آن دعوت به «نفس» است، در پیوند می‌باشد.

الحان محزون و غم‌انگیز نفسانی نیز که یادآور
عواطف و احساسات سطحی و بی‌مایه است، نفس
افزادی را مخاطب خود می‌شناسد که هیچ‌گاه در این
دنیای فانی به آمال و آرزوهای طولانی خود دست
نمی‌یابند و به کمال مطلوب خود دستی نمی‌رسانند،
اشک می‌ریزند بر آرزوهای به‌گوررفته؛ رشک می‌ورزند
بر حال هم‌تایان غفلت‌کیش خود. غم غربت از
دست‌دادن غروب نفس و یادآوری و تذکار حال
نفس‌پرستان، بر جان آنان سایه افکنده است. لیکن حزن
و غم عارف سالک، با حال شادی و انبساط او سنجیت
دارد. حزن او، از تذکار غربت مشرف روح اوست، از
عهدی که در عالم دَر از او گرفته‌اند و او در انجام آن
عهد، بی‌وفا مانده و به رجا و امید رحمت حضرت حق،
مدام در حال اتابه و توبه است. درباره این حزن و نشاط
به تفصیل بحث خواهیم کرد.

الحان و اصوات خیال‌انگیز را نیز می‌توان در دو
صورت مجازی و حقیقی بیان کرد. غوطه‌ورشدن در
لایه‌های سطحی قوّه وهم و خیال، انسان را خیالی
می‌کند. احساسات و عواطف، زودگذر و صوری
می‌شود. زیبایی و جمال ظاهری که در آن فروغی نیست
و راهی به تعالی نیافته، اصل قرار می‌گیرد. ذات و
جوهره هنرهای بی‌تعهد و مآذی چنین است. زیبایی
محض در نقاشی، خط، شعر، خطابه، معماری،
موسیقی، رقص و... تنها مخاطبش نفس امّاره است و
خیالات نفسانی. و این انحراف از ذات هنر یعنی از
فداست و معنویت است. این همان نظریه «هنر برای
هنر» یعنی قبض روح هنر قدسی است.

الحان خیال‌انگیز در صورت حقیقی خود، وقتی
متجلی می‌شود که با تفکر و توجه همراه گردد و خیال
مستمع را در جهت توجه به معنا سوق دهد، از
انگیزه‌های نفسانی و خیالاتی محض به‌دور است و

هنرمند از این زیبایی و ظرافت در لذتی معنوی به‌سر
می‌برد.

بنابراین، هر هنری دارای دو صورت حقیقی و
مجازی است. صورت حقیقی آن، عالم روح و معنویت
را مخاطب خود می‌شناسد و صورت مجازی و نفسانی،
مخاطبش لایه‌های سطحی خیال و وهم و نقاط ضعف
مراتب وجودی انسان و نفس امّاره می‌باشد. از این جهت
می‌توان الحان را به دو قسم الحان لهری نفسانی و
غیرلهروی حقیقی تقسیم کرد.

۱. لفظ غنا در روایات

اکنون باید ببینیم که لفظ غنا در لسان روایات و احادیث
دینی، تنها در معنای حرام آن به کار رفته یا نه؟

۱. در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن
عسگری - علیه‌السلام - از قول رسول اکرم - صلی‌الله
علیه وآله - نقل شده که حضرت در حدیثی مفصل
فرمودند: «... وَمَنْ تَغَنَّى بِغَنَاءِ حَرَامٍ يَبْعَثُ فِيهِ عَلِي
المعاصی فقد تعلق بِقُصْنِ منة»^{۲۳}

یعنی هر کس در دنیا، غنا حرامی که موجب گناه
گردد، بخواند همانا به شاخه‌ای از درخت زقوم در جهنم
چنگ زده است.

۲. علی بن ابراهیم به سند صحیح از عاصم
بن حمید روایت کرده است که به حضرت صادق (ع)
گفتم می‌خواهم سؤالی بکنم اما حیا مانع می‌شود. آیا در
بهشت غنا هست؟ حضرت فرمود: در بهشت درختی
است که خدا بادهای بهشت را امر می‌فرماید تا بوزد و
آن درخت را به نغمه‌ای مترنم می‌سازد که همگان به
نیکی آن نغمات هرگز صدایی نشنیده باشند. بعد از آن
فرمود: کسی که در دنیا از ترس خدا ترک غنا [حرام]
کرده باشد، آن پاداش او خواهد بود.^{۲۴}

۳. رسول اکرم - صلی‌الله علیه وآله - فرمودند:

«من ملاء مسامعه من غنا لم يؤذن له ان يسمع صوت
الروحانيين يوم القيامة. قيل: وب الروحانيين يا

رسول الله؟ قال: قرأه اهل الجنة»^{۲۵}

هر کس گوش‌های خود را از غنا پُر کند، خداوند روز قیامت به او اجازه نمی‌دهد که آواز روحانیان را بشنود. پرسیدند: روحانیان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: قاریان اهل بهشت.

البته در روایات، حضرت داود نبی (ع) به عنوان قاری اهل بهشت معرفی شده است.^{۲۶}

۴. امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند:

«استماع اللہو والغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء الزرع»^{۲۷}

شنیدن اصوات لهوی و غنا، نفاق را در قلب می‌رویاند چنان که آب، گیاه را می‌رویاند.

به‌طور خلاصه، از این چند روایت می‌توان نتیجه گرفت که لفظ غنا در جوامع روایی، محکوم به حکم حرمت محض نیست، بلکه غنا حرام آن است که موجب گناه گردد و از امور لهوی باطل به‌شمار آید. بی‌شک غنایی که در بهشت خوانده می‌شود، ماهیتاً با غنای لهوی دنیوی متفاوت است. غنای دنیوی، مطابق ذات دنیاست که «أثما الحیوه الدنیا لعب ولهو وزینه» و بهشت، اصوات روحانی و ملکوتی و داودی را داراست. بنابراین، از نظر لغت به هر نوع غنا، لفظ غنا صادق است ولی در اصطلاح و عرف، ماهیتی متباین و مغایر با هم دارند.

اگر آواز خوش و زیبایی خالی از هرگونه رنگ و انگیزه لهوی باشد، دارای تأثیری معنوی و روحانی خواهد بود که انسان را با همان اصوات ملکوتی و بهشتی مرتبط می‌سازد و احساس فراق و هجران و محبت را در انسان زنده می‌نماید.

۲. تعاریف فقهی غنا

۱. شیخ طوسی (۴۶ ه.ق):

غنا آوازی است که در آن سخنان باطل و همراه با سازهای موسیقی نظیر عود و نی باشد و در

غیر این صورت غنا نیست.^{۲۸}

۲. ابن ادریس (۵۷۸ ه.ق):

غنا صوتی است که طرب‌انگیز باشد.^{۲۹}

۳. محقق حلی (۶۷۶ ه.ق):

غنا کشیدن صوتی است که در آن ترجیع مطرب باشد.^{۳۰}

۴. علامه حلی (۷۲۶ ه.ق):

غنا ترجیع صوت و کشیدن آن است.^{۳۱}

۵. شهید ثانی (۹۶۶ ه.ق):

غنا کشیدن صوتی است که دارای ترجیع طرب‌انگیز باشد یا هرآنچه که عرف به آن اطلاق غنا کند.^{۳۲}

۶. فیض کاشانی (۱۰۹۸ ه.ق):

غنا حرام نظیر آن نوع غنایی است که در دربار خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس خوانده می‌شده که زن‌ها و مردها حضور مشترک داشتند و با اشعار و سخنان باطل و سازهای موسیقی همراه بود.^{۳۳}

۷. ملا محمد باقر سبزواری (۱۰۹۹ ه.ق):

وی نیز مانند فیض کاشانی غنا را به دو قسم حلال و حرام تقسیم نموده و الف و لام غنا در روایات تحریمی را طبق اصل «انصرأ» به همان عهد خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس راجع می‌داند و روایات ترغیب صوت حسن را نوع غنا حلال می‌خواند.^{۳۴}

۸. شیخ انصاری (۱۲۷۰ ه.ق):

غنا حرام آن است که از آهنگ‌های اهل فسق و معصیت باشد که خواندن قرآن به شکل آن الحان منع شده، حال چه آن صوت لهوی مسازی با غنا باشد، یا اعم یا اخص از آن، ظاهراً غنا چیزی جز همان صوت لهوی نیست، هرچند عبارات فقها و لغویین در مورد تعریف غنا متفاوت است.^{۳۵}

۹. امام خمینی - قدس سره - (۱۴۰۰ ه.ق):

۱۳۶۸ ه.ش):

غنا صوت انسان است که دارای لطافت و نازکی و حسن ذاتی - و حتی اجمالی - می‌باشد که برای عموم

مردم قابلیت ایجاد طرب را دارد. غنا صوت کشیده و ترجیح داری است که مناسب مجالس لهو و طرب و آلات ملامی باشد.^{۳۶}

۳. درباره آرای فقهی

همان‌گونه که در بحث الفاظ و تعاریف فقهی غنا گذشت، تفاسیری که از لفظ غنا و معنای فقهی و شرعی آن شده، مختلف، متغایر و ابهام‌برانگیز است. هرچند ما از ذکر بخش اعظم تعاریف لغوی و فقهی غنا صرف‌نظر کردیم، لیکن با توجه به سیر تکاملی تعاریف فقهی، تلاش فقهای بزرگی چون فیض کاشانی، شیخ انصاری و امام خمینی برای ایضاح و روشن نمودن مفهوم و مصداق غنا، امری شایسته تقدیر و تحسین است. به نظر می‌رسد با توجه به پیچیدگی و دشواری مفهوم غنا، تشخیص حلال و حرام آن، به مباحث دامنه‌دار و روشنگر دیگری نیز نیاز دارد؛ زیرا با وجود الفاظ و مفاهیمی چون: طرب، ترجیح، لحن فسق، کلام باطل، لهو و لغو، حزن و سرور، رقص و شادی، آلات لهو، عرف و... که در تعریف آن‌ها اختلاف و ابهام وجود دارد، چگونه می‌توان دریافت که غنا حرام یا حلال کدام است؟!

برای رسیدن به پاسخ این سؤال، باید معانی دقیق لفظی و اصطلاحی هر یک از کلمات فوق روشن گردد، تا این‌که به مرزهای روشن‌تر نزدیک شویم.

۴. صوت و کلام یا قالب و محتوا

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا لحن و قول (صوت و کلام) دو مقوله جدای از هم هستند و دارای تأثیر متفاوت‌اند یا این‌که در تحقق عینی، وحدت جوهری دارند؟

از آنچه در تعریف لفظی غنا گذشت، روشن گردید که غنا صوت است. البته صوت و آوازی که با کلام یعنی اشعار همراه است. از آن‌جا که موسیقی زبان حالات

انسان است، پس موسیقی بدون داشتن حال، بی‌مایه و بی‌تأثیر و عملاً تحقق آن ناممکن می‌باشد. این حال ناشی از کلام و شعر موسیقی است پا در اثر لحن و ملودی و ایقاع موسیقی در شنونده ایجاد می‌شود یا خواننده از طریق کلام یا لحن و ایقاع آن را القا می‌کند؟ آیا هر کلاسی را می‌توان با هر لحنی خواند؟

گفتیم که جان هنر وحدت است و تناسب و تقارن اجزای الحان، در پرتو این وحدت، قوام و هستی خود را می‌یابند. شعر گویای حال و مقام شاعر است. عین وجود اوست و مظهر حالات عرفانی او؛ لحن و ایقاعی که برای این شعر انتخاب می‌شود؛ اگر تناسب روحی و قدسی شعر را مراعات نکند، به کثرت می‌گراید و لباس زشتی به تن می‌کند. وقتی خواننده در ادای آن شعر و موسیقایی کردن آن موفق است که حال خود را با شعر شاعر یکسو سازد، یا برعکس کسی که شعری مبتذل و نفسانی می‌خواند، اگر با مقام و لحن نامتناسبی بخواند، به سان حماری است اسفار به دوش که تنها به عنوان مضحکه و مسخره به او نگاه می‌شود. بنابراین، وحدتی است در کثرت. شعر و موسیقی، انگیزه مستمع و خواننده، یک «حال» واحدی است که این کثرات را با هم متحد کرده است. این «حال» میزان است. حق و باطل را از نوع حال و اثری که خواننده القا می‌کند، می‌توان تمیز داد. این حال است که معنا را برمی‌گزیند و قالب را می‌سازد. اگر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «شرف المکان بالمکین» شرف هر مکانی به شرافت کسی یا چیزی می‌باشد که در آن است، بدین معناست که ارزشش با محتوا و مظهر می‌باشد که به آن ظرف شرافت و قداست بخشیده است.

از آن‌جا که هنر غربی متکی بر قالب و شکل است؛ اهتمام هنرمند، صرف تجربه سبک‌ها و تکنیک‌های جدید و خیالپردازی محض می‌گردد. در هنر جدید، زمان، تئاتر، سینما، شعر، موسیقی و رقص، گرایش و تأکید بر فرم است. البته حساب هنرهای کلاسیک غرب

که اغلب، پیش از رنسانس رنگ و حال معنوی و قدسی داشت، با هنر جدید که مظهر آمال و نفسانیت انسان جدید غربی است، متفاوت می‌باشد.

در هنر قدسی اسلامی، صورت و ظاهر، نماینده و مظهر باطن افراد و اشیا است. لذا صورت معنوی و روحانی هنر اسلامی، ظهور تنزل یافته باطن و حقیقت اشیا می‌باشد. در مبحث قالب و محتوا و مقوله صوت و کلام همین معنا صادق است. صوت، تصویر متنزل باطن و جان کلام است. ظهور حقیقت کلام به واسطه صوت می‌باشد. لذا انفکاک و انفصال ذاتی میان این دو مقوله ناممکن است.

۵. بحث فقهی مقوله صوت و کلام

گفتیم تعریف مشهور فقهی غنا «کشش صوت و آوازی که مشتمل بر ترجیع مطرب است» می‌باشد. با توجه به این‌که معنای لغوی غنا در کتب لغت، متفاوت و بعضاً متغایر است؛ لذا نمی‌توان به یک معنا و مفهوم مشخص و محصلی دست یافت. تعریف فقهی، ناشی از یک جمع محتوایی میان تعاریف لغوی است و بیش از آنکه از متن و ظاهر آیات و روایات متخذ باشد، یک برداشت کلی از تعریف تاریخی در قوامیس لغت است.

این تعریف که غنا، مدّ صوت مشتمل بر ترجیع مطرب است، از یک قالب یعنی صوت و یک محتوای تأثیرگذار (مطرب) یعنی کلام تشکیل شده که در واقع این کلام و شعر است که کشیده می‌شود و ادوات تحریر بر آن قرار می‌گیرد.

ظاهر برخی آیات و روایات می‌نماید که غنا از مقوله و جنس کلام‌ها و سخنان لهوی و باطل است و نصّ بعضی دیگر از آیات و احادیث، گویای این می‌باشد که غنا از مقوله اصوات باطل و لهوی است.

از ائمه اطهار - علیهم السلام - درباره حکم غنا سؤال می‌شد و ایشان با استناد به چند آیه شریفه غنا را مصداق آن مورد ذکر کرده‌اند.

۶. دلایل قرآنی

۱. «وَاجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ»^{۳۷}

از سخن باطل و ناحق پرهیز کنید.

۲. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن

سَبِيلِ اللَّهِ»^{۳۸}

از مردم کسانی هستند که سخن لهو را می‌خرند تا (بدون آگاهی) مردم را از راه خدا گمراه کنند.

۳. «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»^{۳۹}

آنان که به باطل و ناحق شهادت نمی‌دهند.

۴. «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^{۴۰}

(مؤمنان) کسانی هستند که از امور لغو و بیهوده

دوری می‌کنند.

۵. «أَقْسَمُ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْبِيبُونَ وَتَضْحَكُونَ

وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ»^{۴۱}

آیا از این حدیث تعجب می‌کنید و می‌خندید و گریه نمی‌کنید و حال آنکه شما بازی‌کننده و غافلید.

۶. «وَاشْتَفَزْنَا مِنِّي أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ»^{۴۲}

هرکه را می‌توانی به وسیله آوازت بلغزان و گمراه کن.

۷. دلایل روایی

۱. درباره آیه اول، ابن روایت از ابوبصیر نقل شده که امام صادق (ع) در تفسیر «قول زور» فرمودند که قول زور همان غنا است.^{۴۳}

۲. درباره آیه دوم، مهرا بن محمد از امام صادق (ع) روایت می‌کند که حضرت فرمودند: غنا از آن چیزهایی است که خداوند در قرآن فرموده: آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند که «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»^{۴۴}

۳. درباره آیه چهارم، علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:

امام (ع) لغو را بر غنا تطبیق دادند.^{۴۵}

۴. از عیمره نقل شده که منظور از «سامدون»

غناخواندن است.^{۴۶}

۵. ابن عباس و مجاهد «صوت شیطان» را در آیه ششم به غنا و آلات موسیقی معنا کرده‌اند.^{۴۷}

۶. پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند:

«وَرَجِعْ فِي الْقُرْآنِ صَوْتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْخَسَنَ»^{۴۸}

در قرائت قرآن با صوت ترجیح کن که خداوند صوت خوب را دوست دارد.

۷. امام صادق (ع) فرمودند:

علی بن حسین خوش‌آوازترین مردم در خواندن قرآن بود و سقایی که از کنار منزل وی می‌گذشتند برای استماع صوت ایشان می‌ایستادند و بعضی از حسن صوت حضرت بیهوش می‌شدند.^{۴۹}

۸. تحلیل روایات

این دسته از روایات را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد. برخی دلالت دارند که غنا از مقوله کلام‌های باطل است که با آواز خوانده شود و بعضی دیگر دلالت می‌کنند که لهوی یا غیر لهوی بودن اصوات به سبب کیفیت و آهنگ اصوات است نه کلام و اشعار لهوی آن.

روایت اول و دوم و سوم، غنا را از مقوله «قول زور، لهو الحدیث و لغو» معرفی می‌کند و روایات بعدی، اطراب و تأثیر اصوات را به آهنگ و لحن و کیفیت صوت لهوی می‌داند.

همین دو دسته بودن ظاهر اخبار، موجب شده که فقهای عظیم‌الشان، دچار اختلاف نظر گردند. برخی حرمت غنا را از آن جهت که دارای کلمات و اشعار باطل و فتنه‌انگیز و پوچ و مبتذل است حرام می‌دانند و عده دیگری، نظیر شیخ انصاری و میرزای قمی آن را از مقوله کیفیت لهوی اصوات می‌شمارند.

شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - در این باره می‌فرماید:

«فکل صوت یُعَدُّ فی نفسه مع قطع النظر عن الکلام المتصوت به لهواً و باطلاً فهو حرام»^{۵۰}.

هر صوتی که به تنهایی و بدون در نظر داشتن نوع کلام آهنگین شده، به کیفیت لهوی و باطل اجرا شود، حرام است.

لیکن از مجموع مباحث پیشین که درباره ماهیت الحان و اتحاد مقوله صوت و کلام و قالب و محتوا در باب هنر و خصوصاً موسیقی بیان شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اساساً تفکیک این دو مقوله از یکدیگر ممکن نیست. زیرا نمی‌توان یک آهنگ زیبا و متناسب و اصولی را با اشعار لهوی و مبتذل خواند و همین‌طور ممکن نیست، اشعار پرمحتوا و روحانی و معنوی را در قالبی سبک و با تصانیفی مبتذل و لهوی اجرا کرد. البته امکان عقلی دارد، ولی اسم آن دیگر هنر و زیبایی نیست، که ذات آن تناسب و تقارن و هماهنگی اجزا با محتوای آن است.

۹. نظر فیض کاشانی (قدس سره)

گروه سوم، فقهای وارسته و گرانقدری چون مرحوم فیض کاشانی و ملامحمد باقر خراسانی و پیروان آنها می‌باشند که معتقدند غنا به معنای لغوی آن یعنی صوت خوش با ترجیح و تحریر، فی‌نفسه حرام نیست، بلکه مخصوص به مواردی است که مشتمل بر امری از فسوق و معاصی باشد، از قبیل استفاده از آلات لهو، کلام کذب و باطل، هجو مؤمن، سخن شهوانی، کشف محاسن زنان، تداخل مردان در مجالس زنان، همان‌گونه که در عهد خلفای اموی و عباسی متداول و متعارف بوده است و برعکس، اگر تغنی به اشعار زاهدانه که تحریک و ترغیب در فضایل و امور انسانی می‌کند و انسان را متوجه حضرت حق می‌گرداند و بهشت و دوزخ را یادآور می‌شود، یا موجب هر نوع تحریک و تذکر و تهییج صحیح انسانی و حماسی و عاطفی برای تحقق اهداف الهی می‌گردد، از نوع غنا حلال است و مطلوب و مرغوب فیہ عقلاً می‌باشد.

۱۰. نقد دیدگاه فیض کاشانی

نکتهٔ اساسی و مهمی که از نظر اکثر بزرگان مبهم و نامعلوم مانده، این است که غنا مورد نظر در شرع را با معنای لغوی آن، یعنی صوت حسن و آواز خدادادی زیبا که رسول اکرم (ص) در حدیثی آن را از ویژگی‌های امت خود ذکر فرمودند^{۵۱}، خلط کرده و اغلب، یکی دانسته‌اند و نهایتاً گفته‌اند که اگر این صوت خوش با کیفیت لهوی و مناسب مجالس فسق و فجور خوانده شود، غنای حرام خواهد بود. اگر می‌گوییم غنای حرام، از باب قید توضیحی، «حرام» را کنار آن قرار می‌دهیم و گرنه صوت خوش خدادادی با صوت غنایی، ماهیتاً متفاوت و متغایر می‌باشد و اساساً تقسیم غنا به حرام و حلال صحیح نیست؛ دلیل این مدعا از مباحث پیشین که ذیل دو مفهوم قالب و محتوا بیان کردیم، روشن می‌گردد. اشتباه مرحوم فیض نیز که ماهیت تاریخی غنا را شاهد ادعای خویش قرار داده، ناشی از عدم تفکیک ماهوی دو مفهوم صوت غنایی و صوت خوش الهی است که موهبتی از سوی خدای تعالی است.

علم موسیقی بر این اساس استوار شده که طبق اصول و قواعدی، اصوات زیبای طبیعی افراد را در چارچوب معین و صحیحی قرار دهد و خلط و خبط و خلل آن‌ها را از هم تمییز و تفکیک نماید، همان‌طور که میزان در فلسفه، منطلق است؛ در شعر، عروض؛ در فقه، اصول فقه؛ در موسیقی هم قواعد و اصولی از قرن‌ها پیش تاکنون به ما رسیده که صدای حقیقی را از صدای به ظاهر زیبا مشخص می‌سازد و ماهیت سراب‌گونهٔ آن را بر ملا می‌کند. در موسیقی سنتی این اصول در هفت دستگاه و مقام و چهارصد و اندی گوشهٔ این مقامات، سینه به سینه در فرهنگ ملی و اسلامی ما باقی مانده است. لذا هرگز آواز غنایی لهوی با اجرای صحیح و دقیق این مقامات و گوشه‌ها، تناسب و تلائمی ندارند، اغلب این آواها از هرگونه ترجیع و تحریر طبیعی به دورند و عوام بی‌اصالت و نفس‌پرست را مخاطب

خود قرار می‌دهند.

اگر کسی با صوت خوش طبیعی، اشعار مبتذل و تصانیف سبک و بی‌محتوا را بخواند، مورد تمسخر و مضحکهٔ دیگران قرار می‌گیرد، چنان‌که اگر محتوایی غنی و پرمایه را با حال و شیوهٔ اجرای نازیبا و لهوی ادا کند، مورد استهزا واقع می‌شود. زیرا تا وحدت میان اجزای یک آواز (لحن و ایقاع) و محتوای متناسب با آن برقرار نگردد و با حال خواننده متحد نباشد و مستمعی در شأن و حال و مقام خود و آواز و کلام نیابد، هرگز تأثیر و اطرابی وجود نخواهد داشت. ماهیت این عناصر در عین کثرت باید وحدت پیدا کنند و این وحدت جان هنر می‌باشد که ذات آن را جمیل و زیبا کرده است.

مرحوم فیض کاشانی از این جهت که توجه به بُعد تاریخی مفهوم غنا کرده، به واقعیت امر نزدیک‌تر شده، اما از آن جهت که امور دیگری را خارج از ذات صوت در غنا شدن آن دخیل دانسته، به راهی دیگر کشیده شده است.

۱۱. نقد عرف

اگر فقهای بزرگواری که مفهوم غنا را ذاتاً حرام دانسته، خواه به لحاظ کلام لهوی، غنا محسوب شود و خواه به جهت کیفیت اصوات، غنا به‌شمار رود؛ چنانچه اگر به بُعد تاریخی آن توجه می‌کردند و نقش زمان و مکان را در تکوین ماهیت غنا ساری و جاری می‌دانستند و حقیقت اصوات زیبا را از ظاهری که برخی اصوات لهوی از حیث جمال دارند، تفکیک می‌نمودند، در این صورت به تعریف و تبیین دقیق از مفهوم غنای حرام دست می‌یافتند. زیرا تعیین خطوط و مرزهای موضوعات فقهی توسط مکلفین امری است که شایسته و بایستهٔ عالمان و شارعان احکام شرعی می‌باشد و اساساً هدف از تبیین و افتا، ابهام‌زدایی و رفع حُجب و موانع فهم مراحل سیر و سلوک شرعی مکلف است، نه غوطه‌ور ساختن آن در مفاهیم دیگری که به ابهام

سردرگمی عرف می‌انجامد. همین که «عرف» خود متکفل تعیین مرزهای حلال و حرام مفهوم غنا قرار گرفته، با وظیفه‌ای که مفتی دارد، متغایر می‌باشد. ذهن عرف ساخته و پرداخته مفاهیم و معارفی است که خبرگان به او القا کرده‌اند و ذهنیتی فارغ از پرداخته‌های خود ندارد تا قادر شود، مرزهای مفهومی را تبیین کند که از اول برای دیگران مبهم و ناپیدا بوده است!

تلاش فیض کاشانی از این جهت که تا اندازه‌ای به تفکیک مرزهای غنا در عصر خویش و اعصار بعدی پرداخته، درخور تقدیر و ستایش است؛ لیکن چون وی و غالب عالمان دینی با بُعد علمی و فلسفی و عملی موسیقی ناآشنا بوده‌اند، بی‌آن‌که از این مباحث تأثیر بپذیرند، آرای متفاوت و متضادی ارایه کرده‌اند. این‌جا ضرورت این مهم بر ملا می‌شود که شناخت موضوعاتی که نیاز به احکام شرعی در آن‌ها محسوس می‌باشد، برای اهل افتا‌گریز ناپذیر است. برای کسی که می‌خواهد مبحث غنا را در بحث خارج تدریس کند، داشتن مطالعاتی در علم موسیقی، تاریخ موسیقی نظری، مشورت با کارشناسان موسیقی و تبادل نظر با آن‌ها حتمی و لا بد منه است. برای کسی که می‌خواهد در باب نقاشی و مجسمه‌سازی اجتهاد کند و فتوا بدهد، باید با تاریخ نقاشی در فرهنگ‌های عربی، ایرانی و غربی، آشنا شود و تندیس‌هایی که به پنجه گوه‌رین بزرگان هنر انجام شده و نگاره‌هایی را که نقاشان مجرب تصویر کرده‌اند، مشاهده کند و مآلاً از مشورت با اهل نظر دریغ ننماید.

در این‌جا به اجمال، از ظاهر و صورت علمی بحث، خارج می‌شویم و خاطره‌ای را که یکی از دوستان طلبه برای بنده نقل کرد، متذکر می‌شوم. ایشان می‌گفتند، روزی که مرحوم حضرت آیه‌الله العظمی نجفی مرعشی بحث خارج فقه در موضوع «تدخین» (سیگار کشیدن) را شروع کردند، فرمودند: بنده مدتی در لباس دراویش در جمع آن‌ها حضور داشتم و با نحوه زندگی آن‌ها، تأثیرات

سیگار و امور دیگر آشنا شدم و اکنون این بحث را آغاز می‌کنم.

هم‌چنین مرحوم خاتون‌آبادی اصفهانی که در مسجد جامع اصفهان فلسفه شفا تدریس می‌کردند، بخش جوامع علم موسیقی ابن سینا را هم تدریس کرده بودند. روزی هنگام درس، صدای نواختن تازی به گوش ایشان رسید، فرموده بودند: بروید به آن نوازنده بگویید که کوک سوم را محکم کن تا ضعف کار برطرف شود^{۵۲}. مرحوم فاضل گروسی که دیدگاه اجتهادی وی در باب غنا معروف است، آشنایی متوسطی به مقام‌های موسیقی در عصر خویش داشتند^{۵۳}.

۱۲. مبحث اطراب و تأثیر

پیش‌تر گفتیم که انسان دارای مراتب وجودی قلب، عقل، نفس، روح، خیال و... می‌باشد. هر ظرف وجودی به تناسب میزان تصفیه و تجرید خود، مقام و شأن و حال خاصی پیدا کرده است و اجمالاً گاه روح بر نفس و دیگر قوای انسانی سلطه دارد و گاه نفس غالب آمده است. منافذ ادراک، اعم از حواس و مدرکات حسی و غیرحسی به مقتضای همین مقدار از سلطه نفس یا روح، آثاری از خود بروز می‌دهند و مظهر و آینه تمام‌نمای آن قوای وجودی انسان می‌گردند. برای مثال کسی که سلطه نفس بر بدن و روح او حاکمیت یافته، واردات نفسانی‌اش، از طریق حواس بر او اثر می‌گذارند و آثار آن بر بدن هم ظاهر می‌شود، خواه از نوع حرکات جسمی و فیزیکی و به اصطلاح عرفاً حرکت «دوری» باشد و نهایتاً همراه با رقص‌های سبک و نفسانی بدن‌نمایی باشد و خواه ظهور خارجی برجسته‌ای نداشته و تنها خود فرد آن را درک کند.

با طرح این مقدمه کوتاه، اینک برمی‌گردیم به تعریف مشهور غنا در لسان متون فقهی و لغوی و نیز تعریف «طرب».

گفته‌اند که غنا، کشیدن صوت همراه با ترجیع و

تحریر طرب‌انگیز است. در تحلیل و تبیین این تعریف گفتیم که هیچ افشاکامی میان مقوله صوت و کلام و به اصطلاح هنری، قالب و محتوا نیست. زیبایی و بُعد استتیک این مقولات، وقتی است که تناسب و هماهنگی ذاتی یعنی وحدت، در بین آن‌ها برقرار شود؛ منشأ این زیبایی، همین وحدت در کثرت میان عناصر هنری است. وقتی کلامی که ذاتاً قابلیت کشش و ترجیح دارد، در حد متعادل و متناسب انجام می‌گیرد، با لسان حال مستمع توازن و تلائم پیدا می‌کند و منشأ زیبایی در طبیعت روح او می‌گردد.

اگر شأن و حال خواننده یا نوازنده در مرحله غلبه نفس باشد، در صورتی زیبایی الفاظ و اشعار او به همراه نوای سازش در نفس مستمع منعکس می‌گردد که این وحدت و تناسب میان عناصر متکثره برقرار شود و مستمع که خود مغلوب سلطه نفس است با حال خواننده یا نوازنده، اتحاد مقامی پیدا کرده و اثر صدا و نوای او در بدن مستمع که مظهر نفس اوست، هویدا می‌گردد و مستمع احساس رضایت کامل و احساس کمال و تعالی نفسانی می‌نماید!

از این بیان روشن می‌شود که اطراب و تأثیر، صرفاً در صورت ظاهری الفاظ و نغمه آهنگ‌های بی‌معنا نیست، بلکه نوع لحن و ایقاع، کلام و اشعار، شأن و حال نفسانی یا روحانی، مقام و شأن مستمع و زمان و مکان انتخاب شده، همه در یک وحدتی هستند که اطراب را به وجود می‌آورند. علایم و نشانه‌های تأثیر و اطراب، خواه حزن نفسانی یا روحانی، خواه شادی نفسانی یا روحانی و دیگر حالات تبعی و فرعی که به مراتب دیگر قوای وجودی انسان برمی‌گردد، اغلب در بدن و جسم ظاهر می‌شود.

۱۳. تعریف طرب و انواع آن

از این رو، چنان‌که اهل لغت طرب را تعریف کرده‌اند که «الطربُ حِفْهٌ تُصِيبُ الْإِنْسَانَ لِشِدَّةِ حُزْنٍ أَوْ سُورٍ» حکم

حرمت و کراهت یا برعکس، اباحت این حالات به بیانی که گذشت، معلوم می‌شود. اما مطلق هر اطراب و تأثیری که به ذات و طبیعت انسان مرتبط است، نمی‌تواند محکوم به حرمت باشد. اصل در همه چیز اباحت است. وقتی صورت حرمت می‌یابد که با معادلات حکمی در شرع در تهافت و تضاد قرار گیرد. این احکام مفاسد و مصالح است که نوع احکام را تقریر و تبیین می‌کند. بنابراین، اطراب‌های نفسانی که نتیجه واردات نفسانی می‌باشد، مضرّ مصالح بشر شناخته شده و اسلام عزیز با عوامل پیدایش آن مخالفت کرده است. هر آهنگ و آوازی که انسان را از خدا دور کند و حالت غفلت و تغافل را بر نفس و روح انسان مستولی گرداند، باید از آن پرهیز کرد. آهنگ‌ها و آوازهایی که نفس را مخاطب خود دارند و موجب فساد قلب و روح انسان می‌شوند، عناصر حقیقی زیبایی در آن‌ها نیست و تنها صورتی نفس‌پسند و ظاهر فریب دارند و به تأکید قرآن کریم فقط ظاهر دنیا را می‌بینند «یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا».

ابن خردادبه که خود از موسیقی‌دانان برجسته عصر «معمد عباسی» بود، درباره نقش غنا در دربار خلفا می‌نویسد^{۵۴}: «همواره شاهان با ساز و آواز، ایام خود را این‌گونه به تفریح و عیش و نوش می‌گذراندند و حتی هنگام خواب نیز به غنا گوش می‌سپردند تا نشاط و شادی (نفس‌پسند) رگ‌های آن‌ها را پرگرداند!»

۱۳ - ۱. طرب مفرّخ و حزن‌انگیز

ابن خردادبه در تعریف غنا به نکات قابل توجهی اشاره می‌کند. او می‌گوید: «الفناء ما أطربک فارقصک وأبکاک فاشجاک» غنا آن است که تو را به طرب آورد، برقصاند، بگریاند و اندوهناک سازد.

طرب همان تأثر روح و نفس می‌باشد از آنچه که به سمع آن رسیده است. در این‌جا ابن خردادبه طرب غنایی را بیان کرده و پیش‌تر گفته شد که تأثیر غنا در

نفس ظاهر می‌شود و تأثیر صوت خوش خدادادی که با کلام الهی درآمیخته، در روح ظاهر می‌گردد. شادی نفسانی در حرکات جسمی بدن ظاهر می‌شود و در نوع مبتذل به بدن‌نمایی و دعوت به خود منتهی می‌شود و حزن نفسانی نیز با یادآوری آمال ناکام‌مانده و تداعی غربت خواسته‌های نفس، ظهور می‌کند. این دو نوع شادی و حزن نفسانی ناشی از صوت غنایی نفسانی است که با انگیزه و حال خاص خواننده یا نوازنده و ملاحظه حال مستمع به وجود می‌آید.

۱۳- ۲. طرب خیالی

این تعریف، با بیان اهل لغت سازگار است؛ اما این خرددابه، به نوع سومی از طرب اشاره می‌کند که مورد توجه صاحبان قوامیس نبوده و آن طربی است که به خاطر لطافت و صفای نفسی که در شنونده یا خواننده وجود دارد و با هنر موسیقی مانوس است، پدید می‌آید. چه، به نظر وی، آدم بی‌ذوق و بی‌استعداد و جاهل به رموز موسیقی از استماع الحان و نغمات زیبا متأثر نمی‌شود و در حین شنیدن، فکر و خیالش به امر دیگری مشغول است.^{۵۵}

حسن بن الکتائب (درگذشته ۶۲۵ ه. ق.) همین تعبیر را در کتاب موسیقی خود بیان کرده است. او می‌گوید: «اصولاً موسیقی واقعی آن است که خود موسیقی‌دان را به طرب آورد، یعنی هنرمندی را که به رموز و اصول و قواعد علم موسیقی آشناست و سمع خود را به هر صوتی آلوده نکرده؛ وگرنه کسی که به موسیقی علاقه‌ای ندارد و نسبت به رموز آن بی‌اطلاع است، با شنیدن موسیقی تنها در ذهنیات و خیالات خود غوطه‌ور شده و خیال می‌کند که از موسیقی لذت برده است.»^{۵۶}

طرب نوع سوم، طربی معقول و مطابق گرایش طبیعی و فطری روح می‌باشد. تأثیری است که در خواص ظهور می‌کند، کسانی که دارای قریحه‌ای لطیف

و ذوقی سرشار و روحیه‌ای ظریف هستند و اصولاً ذات و جوهره هیچ هنرمندی از این اوصاف مبرّا نیست و بی‌آن نمی‌توان منشأ آثار هنری گردید.

۱۳- ۳. طرب روحی

از آن‌جا که روح از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار است، ظهور تأثیرات خارجی در روح سریع‌تر و قوی‌تر می‌باشد. هنرمند چون در اوقات حضور و شهود خود منشأ آثار هنری می‌شود،^{۵۷} بی‌شک از این مرتبه عالی روح بهره‌مند است که ما آن را طرب روحی موسوم کردیم.

حزن و شادی روح یا طرب روحی، در لسان عرفا به قبض و بسط تعبیر شده است. این نوع تأثر روحی، منشأ آثار متناسب با روح می‌باشد. تذکر و تفکر و توجه به باطن و حقیقت خلقت انسان و فلسفه وجودی او، از آثار این نوع طرب است.

استماع الحان ملکوتی قرآن کریم، تداعی همان نعمات روحی مزامیر داودی است که حضرت امیر مؤمنان با لحن خوش «ایلیای نبی» به مناجات می‌پرداخت^{۵۸} و رسول اکرم (ص) نیز می‌فرمود: «اوتیتش مزماراً من مزامیر داود» با این تفاوت که حضرت نبی با صوت داودی نمی‌خواند، زیرا طبق آنچه در روایات است، هیچ شنونده‌ای طاقت و توان استماع آن را نداشت و حضرت کاری مافوق طاقت دیگران انجام نمی‌داد.

با چوید داود از خوشی نغمه‌ها

جان پراندی سوی بستان خدا

امام صادق (ع) می‌فرمودند:

«علی بن الحسین (ع) خوش‌آوازترین مردم در خواندن قرآن بود و سقایان به هنگام عبور از کنار منزل وی، برای استماع الحان خوش او توقف می‌کردند و به نوای ملکوتی قرآن گوش می‌دادند، چنان‌که سنگینی مشک‌های خود را متوجه نمی‌شدند و برخی نیز (از

فرط خوشی و طرب روحی) از هوش می‌رفتند. ۵۹»

۱۳ - ۴. تحسین صوت و حالت اطراب

پیامبر اکرم (ص) در مورد اهمیت تحسین و زیباسازی صوت فرمودند:

۱. «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ». ۶۰
هر چیزی را زینتی است و زینت قرآن صوت نیکوست.

هم چنین درباره زیباترین چیزها فرمودند:

۲. «إِنَّ مِنْ أَجْمَلِ الْجَمَالِ الشَّعْرَ الْحَسَنَ وَتَنْعَمَةُ الصَّوْتِ الْحَسَنِ». ۶۱
از زیباترین زیبایی‌ها، موی خوب و نغمه صوت

زیباست.

۳. «حَسَنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا». ۶۲

آوای قرآن را با الحان خود نیکو گردانید که صوت زیبا به حسن و لطافت قرآن می‌افزاید.

در این جا دو نکته قابل استفاده است:

۱. قرآن را باید زیبا جلوه داد و موسیقی ظاهری و لفظی را با موسیقی باطنی قرآن درآمیخت.

۲. هر قدر قرآن با صوت خوش خوانده شود، بیش تر موجب تأثیر و اطراب شنونده و خواننده می‌شود. در صدر اسلام یکی از شیوه‌های تبلیغ، معرفی قرآن و اسلام، خواندن و تلاوت قرآن با اصوات و الحان زیبا بوده که حتی کفار و مشرکین نیز از زیبایی آن بهره‌مند می‌شدند.

عبدالقادر مراغی، موسیقی‌دان شهیر ایرانی و حافظ قرآن درباره علت نیاز به علم موسیقی و تحسین صوت می‌گوید: ۶۳

... پس محتاج شدیم به معرفت نعمات ملائمه، چون ما مأموریم به قرائت قرآن به صوت حسن و صوت حسن جبلی (فطری) است مرخوش خوانان را و ایمن نیست از تنافر، زیرا که صوت مشتمل است بر حدت و ثقل چنانکه ملایم می‌باشد، متنافر نیز

می‌باشد، پس احتراز از اسباب تنافر واجب باشد و احتراز، بعد از معرفت آن تواند بود. اگر گویند: بسیاری از مردمان تلحین کنند با وجود آنکه اسباب را ندانند، گوئیم آن جبلی است و به حسب خلقت است و اکثر آن‌ها ندانند که چگونه ترتیب و ترکیب الحان کنند، چرا که چون معرفت آن‌ها نباشد، ترتیبی و ترکیبی که کنند - کیف ما اتفق - (هر طور که اتفاق افتد) ملایم نباشد، پس احتراز از اسباب تنافر موجب کمال ترکیب نغمات ملائمه به اصوات حسنه است و چون آن معرفت به اصوات حسنه جمع شود، نمونه نور علی نور باشد و بر مقتضای احادیث نبوی عمل کرده آید و ارباب سماع قرآن را ذوق و وجد و حضور حاصل آید و اگر معرفت نباشد، یحتمل که در حدت و ثقل متنافر واقع شود و ارباب طبیعت را نفرت از آن حاصل آید - نعوذ باللّه من ذلک - که قرائت قرآن به واسطه تنافر نغمات، نفرت حاصل شود؛ از این جاست که حضرت مصطفی - صلی اللّه علیه وآله وسلم - فرمود: «زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا».

سؤال: چون مقصود از معرفت اسباب تنافر است، پس در این علم به غیر از این احتیاج نباشد و بر همین قدر اکتفا باید کرد؟

جواب: گوئیم چون بر اسباب تنافر وقوف حاصل شود، در تألیف ملایم باید کرد و معرفت نغمات و ابعاد از تقسیم مقدار وتر حاصل شود برای آنکه نغمه تابع مقدار وتر است.

سؤال: چون بعد از معرفت اسباب تنافر وقوف بر تألیف ملایم احتیاج به غیر آن‌ها نباشد، معرفت ایقاع را در این باب چه مدخل است؟

جواب: گوئیم معرفت ازمنه‌ای که بین نقرات است یعنی ایقاع نیز می‌باید برای آنکه ازمنه را اگرچه به طبع سلیم مستقیم توان دریافت و آن هم

جبلّی است اما ممارست را در ادراک تساوی ازمنه ادوار آن‌ها فایده آن بود که ازمنه مذات قرآن را بدانند و در ازمنه متساویه، رعایت مذات کنند که سریع و بطئی نباشد، بلکه به اعتدال کشند که اکثر قاریان را که در این زمان دیدیم و از ایشان شنیدیم که بعضی مذات را طویل و بعضی قصر کردند، چون طبع با ازمنه نقرات مؤانست یابند، رعایت تساوی ازمنه مذات قرآن توانند کرد.

اهمیت استماع اصوات ملکوتی قرآن به این جهت می‌باشد که بهترین کلام‌ها است و موسیقی باطنی آن به عمق روح و جان انسان وارد می‌شود و منشأ اثر کمالات می‌گردد. آنچه انسان از موسیقی قرآن می‌شنود و با آن ارتباط برقرار می‌کند، به میزان فهم و درکی است که از معانی قرآن در قالب اصوات به منافذ وجود او رسوخ می‌کند. اطراب روح منشأ تذکر و توجه روحی است. قرآن کریم درباره وظیفه تبلیغ پیامبر می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» یادآوری حقایق تنها وظیفه توست.

فیثاغورث و پیروان او معتقد بودند که تمام آنچه در این عالم وجود پیدا می‌کند، مماثل آن در عالم افلاک و ارواح موجود است و انسان تنها متذکر آن عوالم می‌شود. فلاسفه نیز معتقدند که هر رشد و کمالی که در ریح انسان پیدا می‌شود در عالم دیگر تا عالم عقول به طور دفعی حادث می‌شود و افلاطون حکیم الهی نیز قایل به عالم مُثُل بود، یعنی هر موجودی سایه‌ای است از عالم واقع که مماثل وی در عوالم دیگر وجود دارد و هر آنچه که انسان دریافت می‌کند و می‌فهمد، در واقع، چون پیش‌تر در حقیقت وجود او سرشته شده، تنها تذکر پیدا می‌کند و یادآور آنچه می‌دانسته، شده است. اما انسان با استماع الحان ملکوتی، متذکر پیمان و شهادت عالم ذر می‌گردد. از انسان عهد گرفته شده که در عالم دنیا مطیع اوامر خالق خود باشد و از منکرات و نواهی پرهیز کند. هر ندای حقی که انسان می‌شنود در آیینۀ

روح او منعکس می‌گردد و او با عالم بالا ارتباط برقرار می‌کند و به حق تقریب می‌جوید. استماع صوت حسن با معانی بلند الهی، بی‌شک در کسانی منشأ تقریب و ترقی و تعالی می‌گردد که دارای روحی مصفا و نفسی مزگی هستند و این معنا در بحث اتحاد مقوله صوت و کلام و قالب و محتوا گذشت.

مردی از امام سجاد (ع) درباره خریدن کنیزی که صوت خوبی داشت، پرسید. حضرت فرمودند:

«مَا عَلَيْكَ لَوْ اشتريتها فذكرتك الجَنَّةَ يعني بِقِرائَةِ الْقُرْآنِ وَالرُّهْدِ وَالْفَضَائِلِ الَّتِي لَيْسَتْ بِغِنَاءٍ فَأَمَّا الْغِنَاءُ فَمَحْظُورٌ».

اگر آن کنیز را خریداری کنی برای این‌که با قرائت قرآن و خواندن اشعار و اخبار مربوط به زهد و فضایی که غنا نیست، بلکه بهشت را متذکر می‌شود، مانعی ندارد، لیکن غنا ممنوع است.

از این روایت می‌توان برداشت کرد که اصوات غنایی، ماهیتاً همان است که ما در بحث مقوله صوت و کلام و قالب و محتوا بیان کردیم. قهراً نمی‌توان قرآن را با الحان لهوی تلاوت کرد؛ چنان‌که کلام باطل را هم نمی‌توان در قالب اصوات خوش طبیعی و مطابق اصول موسیقی خواند.

پس اصوات، منشأ اثر تذکر هستند و تنها محلول رسوب‌کرده عناصر فطری را به هیجان و تحرک و آمی دارند، نه این‌که چیزی به نفس و روح بیفزایند. آن‌که به نفس می‌شنود، متذکر امور نفسانی خود می‌شود و آن‌که به روح می‌شنود، متذکر شئون ماورایی و مابعدالطبیعی می‌گردد.

به قول جنید بغدادی: «السمع يحرك ولا يوجد شيئاً».

سمع عامل تحریک و تذکر است و چیزی را در نفس و روح اضافه نمی‌کند.

پس آنچه در فطرت انسان سرشته شده، با سماع الحان روحانی، انسان را متوجه حقیقت خود و خالق و

امور تجریدی و اخروی می‌گرداند.

و تراب می‌کند.

در این بخش از بحث لازم است به ماهیت حزن قلبی و نقش و جایگاه آن در تأثیرات و اطریبات روحی اشاره شود.

۱۳- ۵. طرب نفسی

اطراب نفسی، پس از تذکر و تحریک و تهییج حاصل می‌شود. اگر نفس تذکر یافت، حزن و شادی حاصل از آن، نفسانی است. رقص و پایکوبی و بدن‌نمایی و دعوت به ظواهر جسمانی، صورت عینی شادی نفسانی است و حزن هم از متذکر شدن نفس به فقدان همان شادی‌ها حاصل می‌شود، فقدان و غربت از آمال و آرزوهای شهوانی و نفسانی، عشق‌های مجازی شکست خورده، فراق و غربت از محبوب‌ها و تمنیات از دست‌رفته و لذا وقتی که نفس در اثر حضور و حصول خوشی‌ها تحریک می‌شود، به جنبش درمی‌آید و گاه به حد افراط و جنون و اضطراب درون می‌رسد.

۱۵. انواع حزن

۱۵- ۱. حزن قلبی

خداوند سبحان درباره مؤمنان می‌فرماید:

«تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا»

وقتی اصحاب از نزد حضرت برمی‌گردند، اشک از چشمانشان جاری است و محزون هستند.

صاحب بستان‌السیاحه در این باره می‌نویسد: ۶۵

حضرت امر فرموده به حزن داشتن، پس حزن مقام نیکویی است و حزن الهی است حادث در نفس به فوت شدن امری در زمان گذشته و این حزن سه مرتبه دارد:

۱. حزن از ترک اوامر و ارتکاب مناهمی و وقوع در ورطه دوری از رحمت الهی و تضييع عمر.
۲. حزن بر تعلق قلب به مشاهده کثرت و مشغول گردیدن به شهوت.
۳. حزن از صدور اعتراضات نفس بر احکام قضا و قدر و وقایع و حوادث که برخلاف خواهش نفس از عدم بسط و قلت ارادت و احوال می‌باشد و محزون است که چرا قوت بر راضی بودن - بما اختار الله لهم - ندارد.

در روایت نیز به دو دسته از حزن اشاره شده است: حزن مذموم و حزن ممدوح.

۱۵- ۲. حزن مذموم

توجه به امور دنیوی و اهتمام بیش از حد به آن و داشتن آرزوی بلند، موجب حزن و اندوه نفسانی می‌شود:

۱. «الرغبة في الدنيا تورث الغم والحزن» ۶۶ تمایل و

۱۴. تذکر روح

اطراب روحی نیز پس از تذکر و استماع الحان حاصل می‌شود. انسانی که از بهشت رانده شده و انسانی که در عالم ذر از او پیمان و عهد وفاداری ستانده شده، در آرزوی وصال و تقرب به معبود و لقای حضرت حق است. با الحان ملکوتی طراوتی شگفت در روح انسان پیدا می‌شود. امید و رجای او به رحمت و اسعفه حق است و خوف و هراس او از نرسیدن به او و درافتادن به قعر دوزخ خشم الهی است؛ چنان‌که حضرت علی (ع) می‌فرماید: «صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» گرچه بر سوزندگی آتش تو شکیبایی ورزم، اما چگونه بر فراق و دوری تو صبر کنم؟

نتیجه این تذکر، تفکر، توجه، مراقبت و ضبط نفس، سیر باطنی، طمأنینه و قار است، زیرا وجد و طرب روحی در قلب سالک هیچ حرکت جسمی را پدید نمی‌آورد و حرکت دوزی و جسمی تنها در طرب نفسانی است؛ بلکه به قول محیی‌الدین ابن عربی در بحث سماع، انسان به حالت «اضطجاع» و توجه به خاک

تعلق به دنیا موجب حزن و اندوه می‌شود.

۲. «مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقَمَ بَدَنُهُ»^{۶۷} کسی که هم و غم او زیاد شود، جسمش مریض می‌گردد.

۱۵- ۳. حزن ممدوح

اما حزن ممدوح، در این باره احادیث فراوانی وجود دارد، برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «ان الله يحب كل قلب حزين» خداوند هر قلب محزون را دوست دارد.

۲. «ان داود - عليه السلام - قال: الهی! امرتني ان اظهر وجهی و بذنی و رجلی بالماء فَمَاذَا اظهر لك قلبی؟ قال: بالهموم والغموم»^{۶۸}

حضرت داود نبی (ع) به خدا عرض کرد: به من امر کردی که صورت و بدن و پاهایم را با آب پاکیزه کنم، پس چگونه قلبم را تطهیر گردانم؟ خداوند فرمود: با حزن و غم.

۳. «سئل النبي - صلى الله عليه وآله - اين الله؟ فقال عند المنكسرة قلوبهم»^{۶۹}

از پیامبر اعظم (ص) سؤال شد، خدا کجاست؟ فرمود: نزد قلوب شکسته و محزون.

۴. «الحزن شعار العارفين بكثرة واردات الغيب على سائرهم و طول مباهاتهم بستر الكبرياء... ولو حجب الحزن عن قلوب العارفين ساحة لاستغاثوا ولو وضع في قلوب غيرهم لاستنكروه»^{۷۰}

لیکن حزن قلبی، شعار عارفان است به دلیل کثرت واردات غیبی بر قلوب آن‌ها و زیادی مباهاتشان به پرده‌های کبریا و اگر لحظه‌ای این حزن از دل‌های آنان بیرون شود، همانا به آه و فغان می‌افتند و اگر در دل‌های اغیار باشد، آن را منکر می‌شوند.

هر انسانی که در طول عمر لحظاتی را با خدای خود خلوت کرده باشد و مدتی از ارتکاب معاصی و مکروهات اجتناب نموده باشد، این نوع حزن را تجربه کرده است. وی خواهد فهمید که اگر این حزن در انسان

باشد، چگونه الحان ملکوتی در عمق جان او اثر می‌گذارد و او را از خود بی‌خود می‌کند، به او توجه مدام می‌بخشد و به سراپرده‌آسار راه می‌دهد.

این نوع حزن در ذات خود نشاط و شادی دارد. تفاوت ماهیت این حزن و شادی با حزن و شادی نفسانی در این است که حزن و شادی قلبی قابل جمع هستند و در طول هم می‌باشند، ولی حزن و شادی نفسانی ماهیتاً دو چیز متفاوت‌اند که جمع آن دو ممکن نیست.

۱۶. موسیقی عرفانی

این‌که برخی موسیقی عرفانی و سنتی ایرانی را به خاطر غم‌آلود و محزون بودن، نکوهش می‌کنند و برای آن دلایل تاریخی سطحی نظیر داغ شکست داشتن و اندوه بر فقدان گذشتگان بردن، ذکر می‌کنند، از حقیقت آن بی‌خبرند. برای ارتباط با عالم معنا نمی‌توان از راه هزل و شوخی و سبکی و تعلقات نفسانی وارد شد، باید دل‌شکسته شود تا کیمیای وجود ظهور کند.

آیا عارف حقیقی و انسان سالک نیازی به مرکب موسیقی دارد یا نه!

اولیای خدا که به هر چه بنگرند، نشانی از قامت رعنا جانان بینند، ایشان را چه حاجت به مرکب که خود واصل‌اند، دیوانه‌ای هستند که تا عاقل کارآزموده در پی پل می‌گردد، آنان سرگشته‌وار از آب می‌گذرند.

اشعار موسیقایی عرفای اسلامی، در طول تاریخ گواه متقن این مدعاست و بر کسی پوشیده نیست که الحان موسیقی عرفانی، ساخته کلام موزون و متناسب با روح بشر است؛ قالب موسیقایی الفاظ از محتوای آن ساخته شده و تطور یافته و تنها این اشعار را که تناسب با روح دارند، می‌توان با صوت حسن و آهنگ زیبای خدادادی خواند، نه تصانیف بی‌وزن و سبکی که متأثر از فرهنگ فرم‌گرای موسیقی غربی است. احزان و شادی‌های نفسانی، تنها در قالب تصانیف بی‌وزن و

سبکی قرار می‌گیرند که برای مخاطبان نفس‌پسند خوانده می‌شوند و این تفاوت ماهوی و جوهری بین آهنگ‌ها و ترانه‌های مبتذل عامه‌پسند و شیرین‌نوازی‌های نفس‌پسند است با الحان و آهنگ‌های دلپذیر و روح‌پسند و تعالی‌بخش.

۱۷. قبض و بسط نفس و روح

قبض به گرفتگی، خمودی، کدورت، سنگینی، یأس و تأثر نفسانی اطلاق می‌شود و بسط به نشاط، سرور و حزن فرح‌بخش، تحرک، انگیزش، آسایش و اطمینان، احساس تعالی، جدیت، اندیشه‌زایی و... گفته می‌شود. انسان در حالت بسط شکوفایی دارد، غنچه‌های ذوق و قریحه، شکفته و ابعاد روح ظریف و هنری شکوفا می‌گردد. چشم‌گوش جان باز می‌شود و حقیقت، مجرای خود را می‌یابد.

قبض، مرحله‌بی‌تأثیری روح، هزلی و بی‌ذوقی است. انسان‌های قبضی مزاج که بهره‌ای از کمالات و جمالیات ندارند و تنها اهل تظاهر و ریا هستند، نه واجد ذوق‌اند و نه طالب زیبایی حقیقی، بسط آن‌ها سطحی و قبضان دایمی، و حظشان از جمال، ناقص است. دل‌های آلوده به گناه و چشم‌های تاریک‌بین و گوش‌های هرزه در قبض مدام به‌سر می‌برند و پاک‌دلان در حزن و نشاط مبسوط غوطه‌ورند و بهترین طالبان جمال و عطایای ذوقی الهی‌اند.

هر چیزی را آئینه و مظهر و اسم حق می‌بینند و هر صدایی را صوت حق می‌شنوند. گوش هوش دارند و چشم نبوش. نشاط در سیما و حزن در خفا؛ دل به دریای بلا سپرده و جان در شهد غسل مصفاً فرو برده؛ از ماسوی‌الله روی برتافته و تنها چشم به جمال حق دوخته، صلاتشان معراج و معراجشان عرش‌الرحمان است.

اما آن‌که دل به محاسن اغیار باخته و عشق زمینی را پیشه خود ساخته؛ اگر زخمه بر ساز زند دل افگارد و

ملال آرد؛ چه، آن صدای بی‌روح از آئینه ساز، بازتابی است از جان فاسد نوازنده نقش‌باز. سوز سازش مجاز است و حزن لحنش، غم دل‌مردگان، نه هم دلسوختگان. شوتش به لهر است و میلش به لغو، نوایش تذکار هیاهو و سکوتش اضطراب درون است.

دل وقت سماع بسوی دلدار برد

جان را به سرآپرده اسرار برد

این زمزمه مرکبی است مر روح تو را

بردارد و خوش به عالم بار برد

گفتیم که انسان کامل هیچ احتیاجی به چنین مرکبی ندارد، زیرا او خود قدرت طیران را داراست، او هر چیزی را به وسیله حق می‌شنود و به وسیله حق می‌بیند؛ مرحله‌ای که حضرت ختمی مرتبت (ص) از قول خداوند در حدیث قدسی فرمود: «كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به» گوش و چشم و زبان او، به حق می‌شنود و به حق می‌بیند و به حق می‌گوید.

موسیقی برای کسانی که اهل ریاضت و انضباط نفس نیستند، هیچ طیرانی ندارد. روح آنان توان صعود ندارد، این جا است که تن به شبیه‌سازی و تشبیه می‌سپارند، از مواد افیونی و تخریری کمک می‌گیرند تا لحظاتی جسم و نفس خود را از قید رنج‌های دنیوی رها سازند و در بی‌خیالی و فراموشی و غفلت به‌سر برند. این از مفاسد کسانی است که ادعای عرفان و تصوف دارند و می‌کوشند در صورت نیز به عرفای حقیقی تشبیه ورزند. این عده، همواره موجب انحراف و ابتذال موسیقی شده‌اند؛ ابتدا همه چیز را عوامانه می‌سازند و گرد خویش اعوان و انصاری بی‌مایه و عامی جمع می‌کنند. نه نوای سازشان دلنشین است. نه لحن آوازشان دلپذیر. نه استادی دیده‌اند و نه زانوی شاگردی زده‌اند. تنها در کوچه و برزن، برخی با آنان همدلی کرده و خیال خوش نموده که به سرآپرده اسرار راه یافته‌اند. اگر شعری از حافظ و مولوی بخوانند، نفرت می‌انگیزند

و دل می‌افگارند و گوش می‌آزارند. اینان صورت نوعی تحریف‌گران تاریخ موسیقی عرفانی‌اند که با کمال تأسف به علت عدم سیاستگذاری صحیح، هرازگاهی به بهانه مناسبت‌های دینی و ملی و ایام جشن و سرور، تاب مستوری ندارند و سر از روزن برمی‌آرند و رخ می‌نمایند، در دشت و صحرا راه می‌روند، می‌خندند، ریتم آهنگ را بی‌دلیل، کم و زیاد می‌کنند و در قالب همان تصانیف سبک و بی‌وزن و ترانه‌های عامه‌پسند عصر خلفا و شاهان دین‌ستیز، نواهای رقص‌انگیز سر می‌دهند. هرگز کسی که موسیقی سنتی و عرفانی ایرانی را با زحمت فراگرفته باشد دست به چنین اعمال سبکی نمی‌زند. کسی که توان خواندن گوشه‌های موسیقی سنتی را داشته باشد، هنر و حرفه خویش را به بهای ارزان نمی‌فروشد، مخاطب او فرهنگیان‌اند نه جوانان ضعیف‌النفس. سخن در این باره بسیار است و العاقل یکفیه الاشارة.

۱. لهُو در لغت

خلیل بن احمد فراهیدی (درگذشته ۱۷۵ ه. ق) از دانشمندان بزرگ شیعه و مبدع علم عروض و صاحب کتاب گرانقدر لغت «العین» ذیل واژه لهُو می‌نویسد:

«اللَّهُو ما شغلك من هوی او طرب... واللَّهُو الصدوف عن الشيء...»^{۷۱}

لهُو یعنی آنچه که تو را از روی هوا و هوس یا سرمستی و خوشی به خود مشغول کند و از امر دیگری منصرف گرداند.

ابن اثیر (درگذشته ۶۰۶ ه. ق) در کتاب خود در این باره می‌نویسد:

«اللَّهُو اللَّعب، يقال: لهُوت بالشئ الهو لهُواً و تلهیت به اذا لعبت به تشاغلت و غفلت به عن غیره...»^{۷۲}

لهُو یعنی بازیچه، گفته می‌شود لهُو با چیزی یعنی بازی کردن و به آن مشغول شدن و غافل شدن از دیگران.

راغب اصفهانی در مفردات خود می‌گوید:

«اللَّهُو ما يشغل الانسان عما یعنيه و یهته».

لهُو یعنی انسان به چیزی که بیهوده و بی‌معناست و عزم و اراده او را سست می‌کند، مشغول شود.

در لسان العرب «ملاهی» که جمع ملهی است به آلات لهُو یعنی سازهای موسیقی اطلاق شده است^{۷۳} چنان‌که در متن برخی از روایات که به آن‌ها اشاره خواهد شد، این معنا آشکار است.

در تفسیر سورة «تکواثر» ذیل آیه شریفه «الهُکم

لهُو ذات غنا

از مجموع مباحث نظری، فلسفی و فقهی پیشین، رابطه و نسبت لهُو با غنا روشن گردید. لهُو، فصل قریب در تعریف حدی و منطقی مفهوم شرعی غنا است. لهُو عنصری می‌باشد که صوت خوش را تبدیل به غنا می‌کند.

طبق قاعده اصولی «تعلیق حکم بر وصف مشعربه علیت است» حکم غنا روی عنوان و لفظ غنا نرفته است که هر آنچه ذاتاً غنا باشد، حکم حرمت بر آن صدق کند، بلکه حکم غنا به اعتبار اوصافی است که ماهیت غنا را تغییر می‌دهد، مانند لهُو، لغو، باطل و... که اغلب از آیات و تفاسیری که ائمه اطهار(ع) ذیل آن‌ها فرموده‌اند و روایات صحیحی که از ایشان رسیده، چنین فهمیده می‌شود که ذات و ماهیت غنا حرام، همواره با یکی از

التكاثر» از مرحوم طبرسی نقل شده که فرموده: «الإلهاء
الصرف إلى اللهو والانصراف إلى ما يدعو إليه
الهوى». ۷۴

لهو یعنی انصراف از امری به هر امری که هوای
نفس انسان را به آن می‌خواند.

هم‌چنین در تفسیر سوره اعراف ذیل آیه کریمه
«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا»، در تعریف لهو و لعب
گفته است: «اللَّهُو طلب صرف اللهم بما لا يحسن ان
يطلب به واللعب طلب المرح بما لا يحسن ان يطلب
به». ۷۵

یعنی انصراف اراده و همت انسان به امری که طلب
و انجام آن شایسته نیست و لعب طلب نازیدن و آرامش
به امری است که صلاحیت آن را ندارد.

صاحب تفسیر المنار نیز در این‌باره می‌گوید:
اطلاق لهو به اموری است که انسان به لعب و
بازیچه، طرب و شادی و امور نشاط‌انگیزی که از
انسان رفع خستگی و کدورت می‌کند و حزن و
انده و آزار و اذیت و مشکلات دنیوی را از یاد
انسان می‌برد که این موجب سلب جدیت و اراده و
عزم انسان می‌شود. لیکن گاه به‌اموری گفته می‌شود
که هرچند موجب شادی و سرور در آدمی می‌گردد،
ولی با عزم و جدیت انسان منافات ندارد مانند
استماع از همسر... ۷۶.

از آنچه گفته شد، معنای لغوی «لهو» معلوم
گردید. گرچه اطلاق لفظ لهو در امور بسیاری ممکن
و بعضاً مباح است، لیکن لهو مذموم و غیرعقلایی،
دارای حکم خاصی در شرع است.

۲. شأن نزول چند آیه

در این‌جا ابتدا لازم است به «شأن نزول» آیاتی اشاره
شود که در آن‌ها کلمات لهو و لغو و قول زور آمده و
امام معصوم - علیه السلام - آن را مصداق غنا حرام
ذکر فرموده است.

۱. «ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل
عن سبيل الله بغير علم و يتخذها هزواً اولئك لهم
عذاب مهين» ۷۷

صاحب مجمع البیان در شأن نزول این آیه
می‌نویسد:

«این آیه در باره نضر بن حرث بن علقمه نازل
شده است. تاجری بود که به سرزمین فارس سفر
می‌کرد و اخبار و افسانه‌های خیالی را از آنان
می‌آموخت و برای قریش نقل می‌کرد. به آنان
می‌گفت: [حضرت] محمد [ص] برای شما
احادیث عاد و ثمود را نقل می‌کند و من هم داستان
رستم و اسفندیار را می‌گویم.

هدف او این بود تا مردم را از استماع و تلاوت
قرآن و عمل به آن بازدارد.

از ابن عباس نقل شده که این آیه در شأن مردی
نازل شد که کنیز مغنیه‌ای خریداری کرد تا شبانه‌روز
برای او آواز بخواند.

صاحب مجمع به نقل اکثر مفسرین می‌گوید:
مقصود شارع از لهو الحدیث غنا می‌باشد، چنان‌که
همین تفسیر را از امامان، حضرت کاظم و صادق و
رضا - علیهم السلام - نقل می‌کند. البته روایت
دیگری از امام صادق (ع) وارد شده که مقصود از
لهو الحدیث، طعنه زدن، مسخره کردن افرادی چون
ابوجهل نسبت به اسلام است.

لذا طبق گفته مرحوم طبرسی، لهو الحدیث به
هر آنچه که داخل در لهو است و انسان را از یاد حق
غافل می‌کند، مانند حرف‌های باطل، استماع
اصوات مزامیر و ملاحی، استهزای قرآن،
خرافه‌گویی، لهو و لعب، افسانه‌های خیالی و
اساطیر گمراه‌کننده، اطلاق می‌شود. سپس با استناد
به حدیثی در باب غنا می‌گوید:

رسول اکرم (ص) فرمود: «من ملاء مسامعه من
القناء، لم يؤذن له ان يسمع صوت الروحانيين يوم

القیامه، قیل: و ما الروحانیون یا رسول الله، قال: قراء اهل الجنة».

هر کس گوش‌های خود را در دنیا از غنا پر کند، در روز قیامت به او اجازه داده نمی‌شود که به الحان روحانیان گوش فرادهد، پرسیدند: روحانیان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی هستند که در بهشت به خواندن با اصوات زیبا مشغول‌اند».^{۷۸}

صاحب تفسیر قمی لهوالحدیث را به غنا، شرب خمر و جمیع ملامهی تفسیر کرده است.^{۷۹}

۲. «و اذا رأوا تجارة أو لهواً انفضوا اليها و ترکوک قائماً قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجارة والله خیر الرازقین»^{۸۰}

و اگر تجارت یا لهوی را ببینند، به سوی آن پراکنده می‌شوند و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند، بگو آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی‌رسانان است. راویان احادیث و مفسران شیعه و سنی با اندک اختلافی در شأن نزول این آیه کریمه گفته‌اند:

«روزی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در حال خواندن خطبه‌های نماز جمعه بودند. دحیه بن خلیفه کلبی از شام همراه با مال‌التجاره خود بازگشت و در بازار مدینه با نواختن طبل (و به روایتی مزمارونی) مردم را فراخواند.

برخی از نمازگزاران از بیم آن‌که در خرید کالاها موردنیاز از دیگران عقب‌نمانند، خطبه نماز را رها کردند و روانه بازار شدند و تنها دوازده مرد و یک زن باقی ماند. حضرت فرمودند: اگر به خاطر این سیزده نفر نبود، خداوند از آسمان بر سر آنان سنگ فرو می‌ریخت. آن‌گاه این آیه نازل شد».

بعضی از مفسران در این آیه، لهو را به طبل یا نی تفسیر کرده‌اند، زیرا این دو وسیله اعلام و به اصطلاح بلندگوی تجار آن روزگار بود. لذا توجه نمازگزاران با شنیدن آن اصوات به طرف دیگری

معتوف می‌شد و لهو هم یعنی توجیه انسان از امر حقیقی به امر ناحقی که رضا و خشنودی حق در آن نیست جلب گردد. بدین‌روی، خداوند به پیامبرش فرمود: به اینان بگو آنچه نزد خدای یگانه است مانند ثواب شنیدن خطبه‌های نماز جمعه و نیز نماز خواندن با رسول خدا و اطاعت و پیروی از او بهتر است و عاقبت و سود معنوی بیش‌تری از سرگرم شدن به امور دنیوی - نظیر اهتمام به تجارت و مال‌اندوزی در غیر وقت خود - دارد.^{۸۱}

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت دیگری در شأن نزول این آیه ذکر شده است. وی می‌نویسد: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در حال خواندن نماز جمعه بودند. گروهی با زدن دف و نی و آلات موسیقی از کنار مسجد می‌گذشتند. جلوی آنان شتری که انواع خوراکی‌ها را حمل می‌کرد، در حرکت بود و صاحبان آن کالاها برای جلب‌نظر مشتری از انواع سازها بهره می‌جستند. آن‌گاه این آیه نازل شد.^{۸۲}

۳. «واجتنبوا قول الزور»^{۸۳}

از قول باطل و ناحق دوری کنید.

مفسرین، قول زور را به کذب و دروغ معنا کرده‌اند، مفسران شیعه آن را به غنا و سایر اقوال لهوی تفسیر نموده‌اند.^{۸۴}

۴. «افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون و اتم سامدون»^{۸۵}

آیا از این حدیث و گفتار حق تعجب می‌کنید و می‌خندید و گریه نمی‌کنید و حال آن‌که شما بازی‌کننده و غافل‌اید.

عکرمه از ابن عباس نقل می‌کند که مقصود از سامدون، غنا و آوازخوانی است. زیرا «سمد» در لغت قبیله «حمیر و یمن» به معنای غنا است. مشرکین هرگاه قرآن می‌شنیدند، با نواختن آلات طرب به مبارزه با آن می‌پرداختند تا مردم را از

استماع قرآن منصرف گردانند.^{۸۶}

حرام خواهد بود.

۳. مشغول شدن به اموری که باعث پیدایش طرب و شادی نفسانی در انسان می‌گردد. مانند غنا چنان‌که حضرت فرمودند: «استماع اللهو ینبیت النفاق».^{۸۹}

پس معلوم می‌شود که باطل و لهو اعم از حرام می‌باشد، یعنی هر حرامی باطل و لهو است، ولی الزاماً هر امر باطل و لهوی حرام نیست. چنان‌که گذشت.

نظرات فقها درباره لهو

۴ - ۱. شیخ صدوق

مرحوم شیخ صدوق به سند خودش از عمش از امام باقر(ع) در حدیث شرایع دین نقل می‌کند که حضرت در شمارش گناهان کبیره فرمودند: «...والملاهی التي تصدّ عن ذکر الله - عزّوجلّ - مکروهة کالفناء وضرب الاوتار والاصرار علی صفائر الذنوب...».^{۹۰} از امور و وسایل لهوی‌ای که مانع ذکر خدا می‌شوند مانند غنا و تارزدن و پافشاری بر انجام گناهان کوچک و... باید پرهیز شود.

همان‌گونه که از لسان‌العرب نقل کردیم و ناظم‌الاطبّا و اقرب‌الموارد گفته‌اند و در لسان روایات هم وجود دارد، ملاهی جمع ملهی یا ملهّاة به معنای آلات لهو و موسیقی است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل‌الشیعه ذیل این حدیث می‌نویسد: کراهت در این‌جا یا بر حرمت قابل حمل است یا بر تقیه.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، النحان لسانی همان النحان لهوی و نفس‌پسندی هستند که برای انبساط نفس یا تذکر احزان نفسانی خوانده می‌شوند. در این‌جا که آلات لهو، وسیله سرگرمی و اغفال و انحراف می‌شود، مورد نهی واقع شده است؛ زیرا موجب کدورت و سیاهی دل، رویش تخم نفاق،

با توجه به شأن نزول آیات، معنای غنا و لهو روشن می‌شود. اگر الفاظ لهو الحدیث و قول زور به غنا تفسیر شده به این دلیل بوده که در زمان پیامبر اکرم(ص) غنا و نوازندگی وسیله سرگرمی و انحراف اذهان مردم بوده و لذا ملاهی به آلات لهو تفسیر شده است. به همین دلیل، هر امری که موجب گردد، توجه انسان به امر دیگری که رضا و خشنودی حضرت حق در آن نیست، جلب گردد، جزو امور غیرعقلایی، لهوی، باطل و حرام محسوب می‌شود، نه این‌که از باب وضع لفظ برای این امور اطلاق گردد بلکه از باب تطبیق و بیان اظهر مصادیق می‌باشد.

۳. اقسام لهو

از آنچه درباره لهو گفته شد، می‌توان «لهو» را به سه قسم تقسیم کرد:

۱. مشغول شدن انسان به امور غیر مهم و بی‌معنا و پوچ و بیهوده؛ چنان‌که در قرآن کریم فرمود: «یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله».^{۹۱}

۲. مشغول شدن به اموری که اوقات فراغت را پر می‌کند و دارای فایده عقلایی است، چنان‌که امام معصوم(ع) فرمودند: «کُلُّ لهو المؤمن باطل الا فی ثلاث: تأدیبه الفرس و رمیه عن قوسیه و مُلاعِبَته امر اَنَّهُ فائِهٌ حق».

هر لهوی که مؤمن انجام می‌دهد باطل است، جز در سه مورد: دست‌آموز کردن اسب، تیراندازی و مزاح با همسر که این سه مورد حق است.^{۸۸} بی‌شک حق بودن سه مورد مذکور بنا بر سبب حصر نیست. بلکه از مقوله بیان مصادیق و مواردی است که در آن‌ها غرض عقلایی باشد و اگر لهو و باطلی در آن غرض عقلایی نباشد، انجام آن گناه و

بی‌اعتنایی به حق، خودفریبی و غفلت می‌گردد.

۴-۲. شیخ انصاری

شیخ انصاری - قدس سره - در مکاسب می‌گوید:
«اخباری که ظاهر در حرمت لهو هستند، بسیار است، اما اشکال در معنای لهو می‌باشد.
اگر لهو به معنای مطلق لعب (بازی غیر عقلایی) باشد، قول به حرمت آن شاذ و نادر است و مخالف مشهور و سیره عقلاست. اگر لهو مخصوص امور شهوانی و شدت فرح و شادی باشد، قول اقوی تحریم آن است که در آن امور رقص و کف‌زدن و زدن با تشتت به جای دف و هر چه که افاده آلات لهو کند شامل آن می‌شود.»^{۹۱}

پی‌نوشت‌ها:

۱. ج ۴ / ص ۳۹۷-۳۹۸، ج دوم، مصر، ۱۳۹۱ ه. ق.
۲. ج ۳ / ص ۱۵۳، دارصادر، بیروت.
۳. همان ج ۱ / ص ۱۱۶ و ج ۳ / ۴۶۸.
۴. مقایس اللغة ج ۴ / ص ۳۷۸.
۵. همان.
۶. ج ۱۵ / ص ۱۳۹ - ۱۴۰، ج اول، از الفاظی که معنای غنا را می‌رساند، کلمه عقیره است. عقیره به صوت کسی گویند که آواز و غنا می‌خواند. گویند: روزی بای مردی شکست. وی آن را روی پای سالم خود گذاشت و شروع به خواندن آواز محزون کرد، جوهری عقیره را مطلق هر صوت بلند طرب‌انگیز گویند. همان، ج ۴ / ص ۵۹۳.
۷. ص ۱۷۰۱، مؤسسه الرسالة، ج دوم، ۱۴۰۷ ه. ق. ج
۸. ج ۳ / ص ۳۹۱.
۹. ج ۱ / ص ۳۲۱.
۱۰. رساله پنجم در موسیقی از رسائل اخوان الصفا، محمد شفیق غربال، الموسوعة العربية المیسرة، ص ۱۲۵۷، دارالمنشعب، قاهره، ۱۹۷۲ م.
۱۱. لغتنامه دهخدا، ج ۴۲ / ۸۴-۸۶، برهان فاطح، ج ۴ / ۲۰۵۲.
۱۲. حاجی خلیفه، کشف الطنون، ج ۲ / ص ۱۹۰۲.
۱۳. همان.
۱۴. فارابی، موسیقی کبیراً ص ۴۷، رساله در موسیقی ابن سینا، ص ۳ و جوامع علم الموسیقی، ص ۱۹، آملی، نقائس العنون، ج ۳ / ص ۷۳.
۱۵. تراث الانسانیة، ج ۷ / ص ۱۴۰.
۱۶. منتهی الارب؛ ناظم الاطباء؛ غیاب اللغات؛ القاموس المحيط؛ اساس البلاغ.
۱۷. موسیقی آوازی ایران، ص ۲۳-۲۵، کیانی، مجیده؛ هفت دستگاه، ص ۲۳۶، چاپ دوم.
۱۸. جامع‌الالحان، ص ۱۸۱.
۱۹. حافظ و موسیقی، ص ۱۸۵.
۲۰. النهایه، ج ۳ / ص ۳۹۱، القاموس المحيط، ج ۱ / ص ۱۰۱.
۲۱. بنایی، رساله در موسیقی، ص ۱۲، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، آملی، نقائس العنون، ج ۲ / ص ۱۷۷، فارابی، موسیقی کبیر، ص ۴۷.

۲۲. بنایی، ص ۴۰
۲۳. بحارالانوار، ج ۷۹ / ص ۲۶۲
۲۴. مجلسی، عین‌الحیاء، ص ۲۶۲-۲۶۶، شیخ عباس قمی، سفینه‌البحار، ص ۳۲۸، کتابخانه سنائی.
- ترمذی در کتاب المنہیات می‌نویسد: ابوامامه انصاری از پیامبر نقل می‌کند که حضرت فرمود: هر عبد صالحی که وارد بهشت می‌شود دو حورالعین بر بالین او با بهترین الحان با ستایش و تقدیس خدا نغمه‌سرای می‌کنند نه با مزامیر شیطان. (المنہیات، ج ۲ / ص ۵۸۲).
- در جای دیگر می‌نویسد: پیامبر اکرم (ص) در وصف بهشت می‌فرمودند: هر کس در دنیا به ذکر حق مشغول باشد و با آلات لهوی معازف و مزامیر سرگرم نشود، خداوند به درختی وحی می‌کند و او صدای بسیار زیبایی از خود تولید می‌کند که هرگز کسی نظیر آن را نشنیده است. (المنہیات، ج ۲ / ص ۵۸۳).
۲۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴ / ۳۱۴، تفسیر سورة لقمان آیه ۶.
۲۶. بحارالانوار، ج ۱۴ / ص ۱۵.
۲۷. وسائل الشیعه، ج ۱۲ / ص ۲۳۵.
۲۸. استبصار، ج ۳ / ص ۶۲.
۲۹. سرائر، ج ۲ / ۲۱۵، انتشارات اسلامی.
۳۰. شرایع الاسلام، ج ۴ / ص ۱۲۸.
۳۱. قواعد الاحکام، ج ۲ / ص ۲۳۶.
۳۲. الروضه البهیة، ج ۳ / ص ۲۱۲.
۳۳. وافی، ج ۳ / ص ۳۵.
۳۴. کفایة الاحکام، ص ۸۵-۸۶.
۳۵. مکاسب محرمة، ص ۳۷، چاپ رحلی قدیم.
۳۶. مکاسب محرمة، ج ۱ / ص ۲۰۱.
۳۷. حج / ۳۱.
۳۸. لقمان / ۵.
۳۹. فرقان / ۷۲.
۴۰. مؤمنون / ۳.
۴۱. اسراء / ۶۴.
۴۲. نجم / ۵۹.
۴۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲ / ص ۲۲۷.
۴۴. وسائل، ج ۱۲ / ص ۲۲۶.
۴۵. تفسیر قمی، ص ۴۴۴.
۴۶. مجمع‌البیان، ج ۹ / ص ۱۸۶.
۴۷. تفسیر طبری، ج ۵ / ص ۸۱.
۴۸. وسائل، ج ۴ / ص ۸۵۹.
۴۹. اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۶۱، چاپ قدیم.
۵۰. مکاسب محرمة، ص ۳۷.
۵۱. حضرت فرمودند: دلم یعط امتی اقل من ثلاث: الجمال والصوت الحسن والحفظ. کم تر از سه چیز به امت عطا نشد: زیبایی، صدای خوش و قدرت حفظ. متناح الکرامة، مکاسب محرمة، باب ۴.
۵۲. این خاطره را قریب به همین مضمون از آقای زم سرپرست حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۷۱ شنیدیم. والعهده علی الراوی.
۵۳. در ادامه دیدگاه فلاسفه در باب موسیقی، اسامی بعضی از فقها را که با مباحث موسیقی آشنا بوده‌اند آورده‌ایم، نظیر فاضل گروسی، کمپانی غروی، شیخ بهائی، سید ماجد بحرانی، ابوالحسن شعرانی و خاتون آبادی و...
۵۴. ر.ک: اللہو والملاهی، تحقیق عباس الغراوی، ص ۹۸ از ملحقات کتاب الموسیقی العراقیه فی عهد المغول.
۵۵. همان منبع.
۵۶. کمال ادب النماء، باب الطرب، مصر، ۱۳۹۵.
۵۷. شهید سیدمرتضی آوینی، آینه جادو، ص ۱۷۹، انتشارات برگ، ۱۳۷۰.
۵۸. ر.ک: رساله مقامات السالکین در همین کتاب.



٥٩. اصول کافی، ج ٢ / ص ٦١٦.
٦٠. بحارالانوار، ج ٨٩ / ص ١٩٠-١٩١، عيون اخبارالرضا، ج ٢ / ص ٦٨.
٦١. همان منبع.
٦٢. وسائل الشیعه، ج ٤ / ص ٨٥٩.
٦٣. جامع اللسان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ١٣٦٦.
٦٤. وسائل الشیعه، ج ١٢ / ص ٨٦، باب ١٦، حدیث ٢.
٦٥. شیروانی، ستان السباحه، ص ٢٧٠، سنایی.
٦٦. بحارالانوار، ج ٧٨ / ص ٢٤٠ و ج ٧٣ / ص ٩١.
٦٧. همان، ج ٧٢ / ص ٢٦٠.
٦٨. همان، ج ٧٣ / ص ١٥٧.
٦٩. همان منبع.
٧٠. همان، ج ٧٢ / ص ٧٠.
٧١. العین، ج ٤ / ص ٨٧.
٧٢. ابن اثیر، النهایه، ج / ص ٢٨٣.
٧٣. لسان العرب، ج ١٥ / ص ٢٥٨-٢٥٩.
٧٤. مجمع البیان، ج ٥ / ص ٥٣٤.
٧٥. همان، ج ٢ / ص ٤٢٥.
٧٦. سید قطب، رشید رضا، المنار، ج ٧ / ص ٣٦٣.
٧٧. لقمان / ٧.
٧٨. مجمع البیان، ج ٨ / ص ٣١٣.
٧٩. تفسیر قمی، ج ٢ / ص ١٦١.
٨٠. سوره جمعه.
٨١. مجمع البیان، ج ١٠ / ص ٢٨٧-٢٨٩.
٨٢. تفسیر قمی، ج ٢ / ص ٣٦٧، الدر المنثور سیرطی، ج ٦ / ص ٣٢١.
٨٣. حج / ٣١.
٨٤. مجمع البیان، ج ٧ / ص ٨٢ و تفسیر زور به غنا، ذیل آیه ٧٢، سوره فرقان، مجمع البیان، ج ٧ / ص ١٨٠.
٨٥. نجم / ٥٩.
٨٦. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ١٠ / ص ٣٦٠، اسلامی، تفسیر طبری، ج ٢٨ / ص ٤٨، تفسیر فرطی، ج ١٧ / ص ١٢٣، تفسیر الدر المنثور، ج / ص ١٣٢.
٨٧. مناقب / ١٠.
٨٨. وسائل الشیعه، ١٣٦٠ / ص ٣٤٧.
٨٩. وسائل الشیعه، ج ١٢ / ص ٢٤٥.
٩٠. خصال شیخ صدوق، ج ٢ / ص ١٥٥، وسائل الشیعه، ج ١٢ / ص ٢٣٥، بحارالانوار، ج ١٠ / ص ٢٢٩.
٩١. مکاسب شیخ انصاری، ص ٥٤.